

Adab. Kabul
Vol.19, No.1-2, Hamal-Sartan 1350
(March-June 1971)

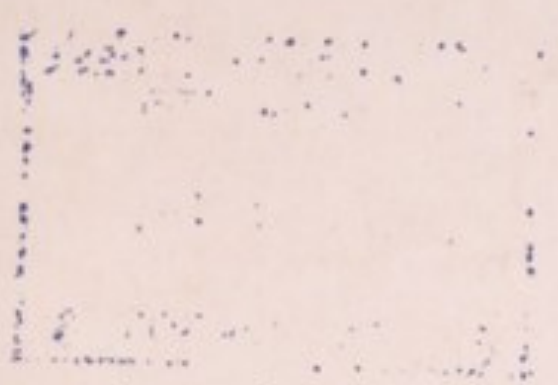


فروشگاه کتاب دره‌آباد انوری
Barhad Anwari Book Store
مکروریان - نوم کابل
پست بکس ۵۳۱۸

Ketabton.com

نشریه دو ماهه دوری پژوهشی ادبیات و
علوم بشری پونستون کابل

UNIVERSITY OFFICE
2015
STATION



هیئت تحریر :

پوهاند میر امان الدین انصاری، پوهاند مجددی، پوهاند دکتور جاوید
پوهاند میر حسین شاه، پوهاند زهما و پوهنوال الهام

صفحه	مؤلف یا مترجم	مضمون
۱	پوهنیار عبدالقیوم قویم	نوزدهمین سال نشراتی ادب
۳	پوهاند دکتور جاوید	بیاد مرحوم داکتر معین
۵	پوهاند مجددی	سیر منطق در اسلام
۲۲	ژوبل	جنبش تصوف و تکامل مثنویهای عرفانی
۳۴	پوهنیار قویم	آثار سعدی و سخنوران افغانستان
بخش اشعار :		
۴۹	عاجز افغان	اشک تما شا
۵۰	ندیم کابلی	دامان دعا
۵۱	همت سرپلی	حرف آینه
۵۲	واله	سرو آزاد
۵۳	دکتور محمد افضل بنووال	بررسی مکتب مینیا تور در عصر . . .
۶۳	عبدالله امیری	ادب دری در سرزمین های دیگر
۶۷	عنایت الله شهرانی	لغات مستعمل در لهجه دری بدخشان
۸۱	اداره	گزارشهای پوهنهی ادبیات

LIBRARY OF CONGRESS
ISLAMABAD OFFICE

18 APR 2005

6 CONTINUATION 6

دبستان رفیعہ ٹیچنگ اینڈ ریسرچ سوسائٹی
فروشگاہ کتاب فرہاد انوری

Parhad Anwari Book Store

مکرووریان سوم کابل

پست بکس ۵۳۱۸

ادب

علمی ، ادبی ، تاریخی ، فلسفی

سال نوزدهم سال نوزدهم سرطان ۱۳۵۰ شماره (۱-۳)

نوزدهمین سال نشراتی ادب

با نشر این شماره، مجله ادب به نوزدهمین سال نشراتی خود پای می گذارد. در طول سالهای گذشته این نشریه با توجه وسعی خستگی ناپذیر مدیران مسؤول آن راه تحول وانکشاف را در پیش گرفته و در نشر موضوعات سودمند گاههای متینسی برداشته است.

اکنون که پوهنمل قیام الدین راعی مدیر مسؤول سابق این مجله جهت تحصیلات عالی بخارج اعزام گردیده ومسؤولیت نشر مجله ادب بدوش من گذارده شده است، لازم میدانم از بناغلی موصرف که قسمتی از مقالات این شماره توسط وی تهیه

گردیده بود، اظهار امتنان نمایم و از زحماتی که آن نویسنده باذوق در راه انکشاف مجله ادب متقبل شده بود، نیز یاد آور شوم.

نگارنده را آرزو اینست که مجله ادب در دوره کاروی هم در زمینه معرفی ادب، تاریخ و ثقافت افغانستان که هدف اساسی نشراتی این مجله میباشد، و هم در زمینه موضوعات مفید علمی، اجتماعی، فلسفی و نظایر اینها، مصدر خدمات قابل وصفی شود و مطالب ارزنده و سودمند تقدیم خوانندگان ارجمند نماید. بعبارت دیگر مساعی ما متوجه آنست که بانشر مطالب علمی، ادبی و اجتماعی سوینه مجله بیشتر از پیش ارتقا یابد و مقام آن در قطار مجلات وزین علمی و ادبی جهان حفظ گردد. البته حصول این آرزو وقتی میسر میتواند شد که استادان و دانشمندان همکاری های شانرا از مادر بیغ نفرمایند و نیز ما حاصل افکار، تجارب و نظریات آنان، راهنمای کار نشراتی ما باشد. چون هیچ نشریه یی بدون همکاری دانشمندان و نویسندگان گامهای موفقیت آمیز نمیتواند بردارد؛ بنابراین ما با آرزوی همکاری استادان بزرگوار و دانشمندان گرامی، کار خود و سال جدید نشراتی مجله ادب را آغاز میکنیم.

پوهنیار عبدالقیوم قویم،

بهاره ایالتی پوهنیار

Handwritten notes in Pashto script, including the title 'بهاره ایالتی پوهنیار' and other text.



بیاد مرحوم دکتر معین

اواسط سرطان امسال، یکی از ستارگان فروزان آسمان ادب فارسی که عمری جهانی را بانور معرفت و بینش خود روشن ساخته بود؛ چشم از جهان فرو بست و دوستداران زبان و فرهنگ فارسی راماتمزده و سوگوار ساخت. این اختر درخشان، ادیب لیب و دانشمند محقق، شادروان دکتر محمد معین بود که پس از پنجسال

اغماء و بیهوشی رخت ازین دنیا کشید و بر قلب عزیزان و علاقمندان داغ حسرت و جرمان گذاشت. کسانیکه با علم، ادب، بحث و تحقیق سروکار دارند، بمقام ارجمند و پایگاه بلند این شخصیت برازنده و دانشمند گرانمایه، نیک آشنا هستند، و خدمات ارزنده و جاویدانی او را بزبان و ادب دری بدیده قدر و احترام می نگرند. در گذشت استاد، بر تمام دوستداران افغانی او، خاصه بر ارادتمند که سالیان دراز افتخار شاگردی شان را داشته و یک عمر از خرمن فضل و دانش او برخوردار یافته است؛ چنان گران آمده که قلم از شرح و بیان آن عاجز و قاصر است. استادان پوهنحی ادبیات پوهنتون کابل در گذشت استاد را ضایعه عظیم و جبران ناپذیر خوانده، خود را درین مصیبت عظمی با جامعه فضیلا ایران و مخصوصاً دانشکده ادبیات تهران سهیم و شریک می دانند و بروح پرفتوح آن استاد بزرگوار

درود و دعای فرستند و با اولیای محترم دانشگاه تهران، خاصه بخانواده رنج دیده و ستم کشیده او تسلیت ابراز میدارند.

کاروان شهید رفت از پیش و ان مارفته گیر و مندیش

از شمار دو چشم يك تن کم وز شمار خرد هزاران بیش

آثار و تألیفات دکتر محمد معین، هر کدام بمراتب فضل، کمال تحقیق، اصابت رای و دقت نظر استاد گواه راستین و شاهد صادق است. کتاب مزد یسنا و تأثیر آن در ادبیات فارس، از آغاز تا کنون طرف توجه و استفاده دانشمندان شرق و غرب بوده است. استاد با تألیف فرهنگ جامع و وزین در شش مجلد، خدمت ارزنده و فراموش ناشدنی بزبان دری و جهان ادب کرده است. تحقیقات استاد در زمینه حافظ شناسی اثر معروف او را بنام «حافظ شیرین سخن»، طرف توجه محققان قرار داده است. تصحیح، شرح و حواشی چهار مقاله و برهان قاطع از کارهای بسیار ارزنده او محسوب میشود.

رسالاتی که در باره فرقه آذرکیوان، امیر خسرو بلخی، آینه سکندر، عده هفت و قدیمترین نظم و نثر دری نوشته، هر کدام بجای خود در حد کمال است. سهم مؤثر و نقش بارزیکه دکتر محمد معین در تدوین و چاپ لغت نامه علامه دهخدا داشته در خور ستایش است. مقالات محققانه استاد در زمینه های مختلف وزن و اراج خاص دارد. استاد معین دریکی از خانواده های معروف رشت که همه علمای دین بوده اند، چشم بجهان کشود و در ذیل حمایت جلدش معین العلماء، تربیت یافت. در سال ۱۳۲۱ دکتر ادبیات شد. و او نخستین کسی است که موفق باخذ درجه دکتری از دانشگاه تهران شد. مجموعه آثار چاپ شده او از تألیف و تصحیح و ترجمه از بیست و پنج مجلد فزون است. و بیش از سی مقاله ادبی و علمی از او چاپ شده و متجاوز از يك میلیون یاد داشت در باره لغت فراهم آورده است، در دانشگاه های هارورد و پرستن امریکا، کلژ دو فرانس فرانسه تدریس کرده و در کشورهای مختلف جهان سخن رانی های علمی ایراد نموده است.

پوهاند دكتور جاويد

فصل اول در بیان مقدمات و کلیات
 تعریف کلیه اشیا و اشیاء
 تعریف کلیه اشیا و اشیاء
 تعریف کلیه اشیا و اشیاء

مبصر منطق در اسلام

- ۳ -

قیاس: ابن سینا به تعقیب ارسطو، قیاس را بطور مبهم چنین تعریف میکند:
 قیاس قولی است مرکب از حکمهای متعدد که از حکم های اول بالضرور
 حکم دیگری استنتاج میشود. درینحال قیاس مجعوعه یی از قضایا است که دو قضیه
 نخستین به (مقدمات) و قضیه آخرین به (نتیجه) تعبیر میشود. و قیاس متعلق به صورت
 دانش است. این تعریف قیاس به دیگر اشکال استدلال تعلیلی نیز مطابق میاید.

مثلاً: الف = ب است

ب = ج

لهذا: الف = ج است

که ابن سینا این را به قیاس المساوات تعبیر میکند. که در واقع يك متعارفه ریاضی
 است. ابن سینا مقدمات را از لحاظ حدها تحلیل مینماید. در هر قیاس حدی را که
 معنای آن وسیع تر باشد، باحدی که معنای آن کوچکتر باشد، (طرفین) میخوانند
 و حدی را که آن دورا باهم مربوط میگردداند حد متوسط میگردید. میتوانیم قیاس را ذریعه
 حد اوسط از عملیه تقسیم افلاطون تفریق کنیم. در عملیه تقسیم مثلاً میگردیم که
 همه موجودات یا جاندار و یا بیجان اند و انسان يك موجود جاندار است و هر جاندار
 فانی است؛ پس انسان نیز فانی است با ادامه تقسیم تمام اوصاف انسان بدست میاید.

لیکن این امر را که انسان چرا در صنفی گذاشته شده و در صنف دیگری گذاشته نشده است، عملیه تقسیم نمیتواند ایضاح کند. لهذا ارسطو تقسیم را يك قیاس ضعیف میخواند. در جایی که حد اوسط وجود نداشته باشد، ایضاح علم وجود ندارد. ابن سینا نیز مانند ارسطو در قیاس هم شمول و هم تضمن را ملحوظ میدارد و تنها از لحاظ شمول بيك (مصادره علمی المطلوب) مواجه گشته است. از نگاه شمول تنها به صنوف تقسیم میشود. در جایی که صنف وجود نداشته باشد، حکم از میان میرود. تمام قوه اینگونه قیاس، از کلی به جزئی انتقال کردن است. آنچه ایضاح میکند همواره کلی و آنچه ایضاح میشود نیز همواره جزئی است. ولی چون از کلی بسکلی و یا از جزئی به جزئی انتقال شود، قیاس هیچگونه رولسی نمییابد. بنابراین ساحت تطبیق آن محدود است. و این وصف را که يك طریقه کلی باشد نیز فاقد میگردد. دیکارت اظهار میدارد که ریاضیات از منطق ارسطو خارج مانده است و ازین لحاظ يك اعتراض حق بجانب را متوجه آن میگردداند.

برای خلاصی ازین مناقشات، منطقیان میگویند که مناسبت موضوع و محمول عبارت از يك مناسبت کیفیت است. حدود قیاس مفهوم هایی است که کم و بیش معقد میباشند. حد اصغر، حد جزئی ایست که بقانونی که توسط کبری افاده گردیده، تابع ساخته شده است. حد اوسط در بین حد اصغر و حد اکبر قرار دارد. یعنی قیاس يك دور و تسلسل نمیباشد. ولی باز هم انتقال از کلی به جزئی وجود دارد. زیرا نظر باین فکر حد اوسط در تضمن حد اکبر داخل است. بالمقابل محتوی حد اصغر است. و برین تقدیر قیاس باندازه که قبلاً تلقی شده وسیع نمیباشد. اگر حدی از لحاظ کیفیت آنهادر نظر گرفته شود، درینصورت اشارات کمیت بچه کار میروند؟ یعنی يك قیاس که صرف عبارت از تضمن باشد، قسمت مهمی از مسلک ارسطوی را فلسفی قرار میدهد. ازین سبب در هر قیاس تضمن و شمول یکدیگر را احتوا میکنند. تعمیم و تجرید یکدیگر را کنترل و تسکیمیل مینمایند یا باید همچو

افلاطون ماهیت های بالذات را قبول کرد و یا اینکه کیفیت و کمیت را تفریق نباید نمود.

ابن سینا که مفسر ارسطو را بهمین معنی تفسیر میکند، بامدافعه این اثبیت بمبادی او متابعت ورزیده است.

عملیه قیاس: ابن سینا بطور متمایز از ارسطو و بسا استفاده از شارحین، یک تصنیف قیاس را بعمل میآورد. و در بعضی حالات از عنعنه رواقیون جدا میشود. در شفا این تصنیف را چنین خلاصه میکند:

«در نظر ما قیاس یا اقترانی و یا استثنایی است. قیاسهای اقترانی آنها بی استثنائی است که مقدمه های آنها ضمناً محتوی نتیجه و یا نقیض آن باشد و قیاسهای استثنایی آنها بی استثنائی است که مقدمه های آنها بصراحت محتوی نتیجه و یا نقیض آن باشند؛ مثلاً اگر عبدالله مؤمن باشد ظلم نمیکند. لیکن او مؤمن است پس درین حال او ظلم نمیکند.» درین مقدمات نتیجه اساساً بیان شده است. و ممکن است نقیض نتیجه نیز بیان گردد؛ مانند: اگر تب یک روز دوام کند، نبض بدرجه محسوس تغییر نمیکند. لیکن نبض تغییر کرده است. درین حال تب یکروز دوام نکرده است.

قیاسهای اقترانی ممکن است تنها حملی، تنها شرطی و یا حملی شرطی باشند و آنها بی استثنائی که شرطی باشند نیز ممکن است یا تنها از قضایای اقترانی و یا تنها از قضایای شرطی منفصل و یا از هر دو آنها مرکب باشند. بسیاری از منطقیان تنها با قیاسهای حملی اشتغال میورزند و چنین می پندارند که قیاسهای شرطی عبارت از قیاسهای استثنایی میباشد. لیکن مادرینجا اشکال مختلف قیاسها را تدقیق خواهیم کرد.

قیاس اقترانی: عبارت از دو مقدمه و یک نتیجه است. هر دو مقدمه دارای یک حد اوسط مشترك است. حدیکه (در نتیجه) موضوع را تشکیل میدهد اصغر و حدی که محمول را تشکیل میدهد اکبر نامیده میشود. قضیه بی را که محتوی حد اصغر (صغری) و قضیه دیگر را که محتوی حد اکبر است (کبری) خوانند و مود (Mode)

قیاس را (ضرب) و یا (قرینه) گویند که به مجموعه مقدمات تطبیق میشود. شکل (Figure) قیاس وضعی است که مقدمات نظر به حد اوسط بخود گرفته اند، ابن سینا به تدقیق سه شکل قیاس می پردازد که آنها بر حسب ذیل اند:

شکل (۱): هر الف، ب است و هر ب، ج است لهذا هر الف ج است. و یا هر الف، ب است، هیچ ب، ج نیست لهذا هیچ الف، ج نیست. و یا بعضی الف، ب است و هر ب، ج است لهذا بعضی الف، ج است. و یا بعضی الف، ب است و هیچ ب، ج نیست لهذا بعضی الف، ج نیست.

شکل (۲): کبری کلی و کیفیت مقدمه ها مختلف است و چنین حالاتی بخود میگیرد:

هر الف، ب است و هیچ ج، ب نیست لهذا هیچ الف، ج نیست. و یا هیچ الف، ب نیست و هر ج، ب است لهذا هیچ الف، ج نیست. و یا بعضی الف، ب است و هیچ ج، ب نیست لهذا بعضی الف، ج نیست. و یا بعضی الف، ب نیست و هر ج، ب است لهذا بعضی الف، ج نیست.

شکل (۳): وصف ممیز این شکل جزئی بودن نتایج است:

هر ب، الف است بعضی ب، ج است لهذا بعضی الف، ج است. و یا هر ب، الف است هیچ ب، ج نیست لهذا ب، ج نیست. ملتفت باید بود که در شکل اول حد اوسط در صغری، محمول و در کبری، موضوع است. در شکل دوم در صغری و کبری محمول، و در شکل سوم در صغری و کبری موضوع است.

ابن سینا بعد از آن قیاسها را به نوع (کامل) و (غیر کامل) تفریق میکند. قیاس کامل آنست که ضروری بودن مقدمه ها بدیهی باشد. و قیاس غیر کامل آنست که ضروری بودن مقدمه ها بدیهی نبوده و اثبات آن بواسطه دیگری محتاج باشد.

(۱۸) قیاس استثنایی: درین باره ابن سینا از اسلاف خود جدا میشود. این قیاس نیز

مانند قیاس اقترانی، عبارت از دو مقدمه و یک نتیجه است. مثلاً اگر آفتاب طلوع کند، ستارگان مختفی میگردند، لیکن آفتاب طلوع کرده است، پس ستارگان مختفی گشته اند.

اگر مقدمه تالی تردید شود، نتیجه نیز تردید میشود: اگر آفتاب طلوع کند ستارگان مختفی میگردند، لیکن آفتاب طلوع نکرده است پس ستارگان مختفی نگشته اند.

بعضی از متکلمین، ستوارت میل و شکاک چون، بر آن اعتراض نموده و گفته اند در آن (مصادره علی المطلوب) است، ارسطو نیز باین نکته ملتفت گشته بود. اگر چنان تصور شود که آن یک عملیه سیکولوجی است که از فرضیه بدلیل و از نتیجه به مقدمات واصل میگردد، یک طریقه ابتکاری میباشد و درین حالت قیاس همس تحلیلنی و هم ترکیبی میشود.

استدلال بصورت استقراء و تمثیل: ابن سینا استقراء را دو گونه میداند:

۱- استقرای تام ۲- استقرای ناقص.

در استقرای تام همه افراد و جزئیات تحت تدقیق قرار گرفته و از معلومات متعلق بهمۀ آنها به نتیجه انتقال میشود. در استقرای ناقص از تدقیق برخی از افراد و جزئیات به عموم انتقال میگردد.

ابن سینا بالعموم قیاس و استقراء را ضد یکدیگر تلقی میکنند. استقرای ناقصی که ابن سینا از آن بحث میکنند، مأخوذ از کتاب (Topigue) ارسطو است. برهان و علم: ابن سینا میگوید که برهان عبارت از قیاسی است که از مقدمات یقینی مرکب بوده بیک نتیجه یقینی واصل گردد. هر برهان یک قیاس است. ولی هر قیاس یک برهان نمیشود. یک مقدم وقتی صحیح میباشد که مستقیماً معطایی را و علت نتیجه آنرا افاده کند. برهان برعلل مختلفست استناد میکنند. و میتوانند هر یکس از آنها وظیفۀ حد وسط را ایفا نماید.

ابن سینا ازین لحاظ برهان را بدو نوع تفریق مینماید: *برهان اولی* و *برهان ثانی*

۱- برهان لمی

۲- برهان انسی

چنانکه در دانشنامهٔ علایی گویند: «قیاس برهانی دو گونه است. یکی برهان حتمی است و او را (برهان چرایی) خوانند. و بتازی (برهان لم) خوانند. و دیگر همان برهان است، ولیکن (برهان چرایی) نیست. که برهان (هستی) است و بتازی (برهان ان) خوانند. و فی الجمله همه برهان هابر چرایی بوند، اگر بچرا چرایی اعتقاد خواهند. و چرایی دعوی که حد اوسط بهر قیاسی علت اعتقاد نتیجه بود ولیکن اینجانه این چرایی همی خواهیم. که چرایی حال چیز اندر هستیش همی خواهیم که چرا چنین است بخودی خویش، نه چرا چنین گفتی. که بسیار بار بود که درست کرده اید. که چرا گفتی تا بدانیم که آنچه گفتی هست، ولیکن ندانیم که چه سبب است. که چنان است.

مثلاً اگر کسی گویند که: بفلان جایگاه آتش است و ورا گویی که چرا گفتی؟ وی ترا جواب دهد و گویند: زیرا که آنجا دو دست، جواب گفتی داد و درست کرد که: آنجا آتش است، ولیکن درست نکرد و بیدار نکرد که چرا آتش آنجا حاصل شده است، و چه سبب بودست. پس بودن دود، حد اوسط است، ولیکن علت هستی است، که دانستی که هست، و علت چرای هستی نیست که ندانی که این آتش که آنجاست چراست. پس اگر کسی دعوی کند که: فلان چیز آنجا نخواهد سوختن و تو گویی که چرا گفتی وی گویند زیرا که: آنجا آتش است و هر کجا آتش بود، چیز را بسوزد اینجا هم چرایی گفتار گفته است و هم چرایی هستی. پس این را (برهان لم) خوانند و پیشین را (برهان ان) (۱).

۱- دانشنامهٔ علایی تصنیف شیخ رئیس ابوعلمی سینا بامقدمه و حواشی و تصحیح (داکتر حسین و سید محمد مشکوة) طبع تهران از صفحه ۱۴۹ الی ۱۵۲.

علامه ملاصدرا گوید: «حد اوسط در برهان لازم است علت ثبوت اکبر برای اصغر باشد، وگرنه برهان، برهان نخواهد بود. بنابراین حد اوسط یا علیت واقعی را نیز بدست میدهد. و آن (برهان لمسی) است. و اگر علیت واقعی نداشته باشد و تنها علت ذهنی باشد دلیل انسی است.»

یعنی هر گاه همان واسطه‌یی که در ذهن علت ثبوت اگر برای اصغر است در خارج نیز علت وجود اکبر برای اصغر باشد و در قیاس وجود معلول از وجود علت اثبات گردیده باشد، برهان (لمسی) نامیده میشود. ازین جهت اینگونه برهان را لمسی می‌گویند که علت شخصی و خارجی حکم بطور معین شناخته میشود. مثال: مشاهده شده است که خانه ای زیر آب رفته است و گفته میشود که: آب خانه را فرا گرفت و هر خانه ای را که آب فرا گرفته باشد، ویران خواهد بود؛ نتیجه میدهد که: خانه ویران گشته است.

درین مثال علت ذهنی برای اعتقاد و تصدیق به خرابی خانه فرا گرفتن آب است و همین امر در خارج نیز علت خرابی خانه است. و برهان انسی، برهانی است که واسطه فقط علت ذهنی بوده و علت خارجی زه باشد، و ازین جهت انسی نامیده میشود که وجود حکم را ثابت میکند و علت خارجی شناخته نمیشود. درین قیاس وجود علت از معلول ثابت میشود مثال: می‌گیریم خاک کستر موجود است و هر گاه خاک کستر یافت شود آتشی وجود داشته است، نتیجه میدهد که درینجا آتشی وجود داشته است (۱)

برهان از مبدای بمبدأ دیگری انتقال کرده و بدین صورت الی مالانهایه دوام میکند، و بدین طریق اثبات نمیتواند امکان پذیر گردد. لازم است عقل در مبادی ای (که یا اثبات ضرورت ندارد، توقف نماید که اینها عبارت از مقدمات است. این سینا

اینها رابه (الیقینیات) نیز تعبیر میکنند. در مقدمات یقینی بعضاً حواس به تجربه، و فرضیه ها استناد مینماید که درینحالت (الحدسیات) گفته میشود. حدس، طوری که کانت نیز معتقد است، عاید بر محسوسات است و یا اینکه بر شهادتهای معلومه استناد میکند. ابن سینا مقدماتی را که یقینی نباشند (المظنونات) و یا (المتخیلات) میخواند. ولی درینجا بعضی نقاط مبهم میماند. مثلاً محتویات حاسه و تجربه باهم مخلوط می گردد. جهت تعریف پر نسپ هایی که ابن سینا آنها رابه (اولسیات) تعبیر میکند، این اساسات را باید مدنظر قرار داد: آنها حکمهایی است که بدون مداخلت خارجی در ذهن ماتشکل کرده اند. مانند کل بزرگتر از جزء است. این معطانه توسط حواس نه توسط استقراء و نه توسط کدام عامل خارجی اکتساب شده است. ابن سینا مبادی و مسایلی را که ارسطو آنها را عاید به برهانها میداند، پذیرفته است. مبادی خود را مستقیماً به ذهن می قبولاند.

هر علم، مبادی، تعریفات و مصادرات خاصی دارد. علوم توسط اینها میتوانند باثبات برسند. قضایای يك علم نمیتواند ذریعه قضایای علم دیگری اثبات شود. گرچه علوم بیکدیگر معاونت متقابله می نمایند. و در اثبات یکدیگر مساعدت میکنند. جدل (Diadectie): ابن سینا باین فصل منطق ارسطو ارزش بیشتری

می دهد این موضوع بالخاصه متکلمین اسلامی را خیلی بخود مشغول میدارد. تعبیراتی را از قبیل (المنظاره: Discussion)، (المعانده: Dispute)، (الاختیار: Interrogation) (الخطابه: Discors) بهمین مناسبت بکار میبرند. ابن سینا میگوید: مطابق سویه فهم مردم خطاب کنید. اگر کتب منطق وی مطالعه شود در آنها بحثی تحت عنوان (علم آداب البحث والمناظره) بنظر میخورد. کتاب منطق ابن سینا در نهایت با (کتاب السفسطه) اختتام می پذیرد.

درینجا از موضوعاتی از قبیل اشتراك التألیف و مصادره علی المطلوب بحث میکند. (۱)

۱- تاریخ منطق، منعلق در اسلام، مولفه حلمی ضیاء پروفیسر فلسفه در پوهنحی ادبیات پوهنتون استانبول.

تصنیف علوم در نزد فارابی: (۸۷۰ - ۹۵۰ م.) ابونصر فارابی در رساله‌ی بنام (احصاء العلوم) به تصنیف علوم پرداخته که از آن وسعت معلومات این فیلسوف را راجع به مفهوم تعبیر (علم) در آن زمان فهمیده میشود. فارابی در آن رساله بیان میدارد که « مقصود از تألیف این کتاب آنست که علوم مشهوره را يك بيك بشماریم. محتویات و اجزای هر يك را بطور مجمل بیان کنیم طوری که این کتاب را مشتمل بر پنج فصل نموده ایم: فصل اول -

۱- در بیان علم اللسان و اجزای آن ۲ - در بیان علم منطق و اجزای آن ۳- در بیان علوم التعالیم و اجزای آن ۴ - در بیان علم طبیعی و اجزای آن و علم الهی و اجزای آن ۵ - در بیان علم مدنی و اجزای آن و علم فقه و علم کلام. »

پس علوم از نگاه تصنیف فارابی چنین است: فصل اول - علم اللسان که مشتمل است از: الف - تدقیق و حفظ الفاظی که در بین يك ملت مورد استعمال قرار گرفته و برای مفاهمه در بین ایشان بکار می رود، با ایضاح مفاهیم و دلالت‌های آنها. ب - علم قوانین الفاظ. ۲ - علم المنطق که مشتمل است از:

المقولات العبارات، القیاس، البرهان، المواضع الجدلیه، السوفستیقا یعنی حکمت المموهه، الخطابیه، الشعر.

۳- علم التعالیم که مشتمل از شش جزء عمده است: الف - علم العدد (عملی و نظری). ب - علم الهندسه. ج - علم المناظره - علم النجوم. د - علم الاثقال. و - علم الحیل.

۴- العلم الطبيعي که از امور ذیل بحث میکند. الف - اجسام طبیعیه مانند سماء و ارض و مابین اینها نبات و حیوان. ب - اجسام صناعیه مانند زجاج، سیف و سریر و هر آنچه توسط صنعت ایجاد گردد.

۵- العلم الالهی که در کتاب مابعد الطبیعه از آن بحث کرده است. مبطل
 ۶- العلم المدنی که اقسام افعال و سنن ارادیه را مورد بازرسی قرار میدهد و از
 غایه های این افعال و سنن بحث مینماید. این علم مشتمل بر دو جزء است: مبطل
 (الف) جزئی که مشتمل تعریف سعادت است (ب) جزئی که مشتمل بر وجه
 ترتیب شیء، سیر و افعال است. مبطل
 ۷- علم الفقه که مشتمل بر دو جزء است: مبطل

الف - آراء مبطل
 ب - افعال (۱) مبطل
 اجمال مباحث منطق در نزد فارابی: ابونصر فارابی به منطق اهمیت خاصی

مبذول داشته و ازین لحاظ بعد از ارسطو به (معلم ثانی) ملقب شده است. فارابی در
 موضوعات علم منطق دارای تألیفات عدیده است. از آنجمله شرح کتاب
 العبارة ارسطو و بعضی قسمت های متفرق در کتاب (تحصیل السعادت) و (احصاء العلوم)
 بدست آمده است. مبطل

فارابی در منطق پیرو ارسطو است که مجمل آراء او چنین است: مبطل
 ۱- ماهیت منطق: فارابی میگوید: «صناعت منطق به اعطای جمله قوانینی

می پردازد که به تقویم عقل پرداخته و انسان را در معقولات از خطاء صیانت میکند.
 این صنعت در معقولات متناسب است به صنعت نحو در کلام. یعنی نسبت
 صنعت منطق به نقل و افکار مانند نسبت صنعت نحو است به لسان و الفاظ (۲).»
 ۲- فواید منطق: فارابی میگوید: «از بیان غرض منطق میتوان به فواید ذیقیمت

۱- تبصره: معلوم میگردد که فارابی در تصنیف علوم و اجزاء آن روش ارسطو را تعقیب نموده
 و بر آنها دو علم فقه و کلام را که از علوم اسلامی است و در عصر فارابی اهمیت بزرگی داشته است
 نیز افزوده است.
 ۲- احصاء العلوم ص ۱۱ - ۱۲. مبطل

آن ملتفت شد. یعنی در هر آنچه‌ای که تصحیح آنرا در نزد دیگران آرزو می‌نماییم و در هر آنچه‌ای که تصحیح آنرا در نزد خویش آرزو میکنیم و در هر آنچه‌ای که دیگران تصحیح آنرا در نزد ما آرزو میکنند. (۱)»

۳- موضوعات منطق: فارابی میگوید: «و اما موضوعات منطق آنست که در آن باعطای قوانین پردازد. یعنی معقولات از حیث دلالت الفاظ بر آنها و الفاظ از حیث دلالت آنها بر معقولات (۲)».

۴- اجزاء منطق: فارابی میگوید: «اجزاء منطق هشت است: مقولات عشر یا قاطیغوریاس، عبارت یا باری ارمیناس، قیاس یا انولو طیقای اولی، برهان یا انولو طیقای ثانیه، مواضع جدلیه و سوفسطیقا، خطابه یا ریطوریکا، شعر و یافیو طیقا.»

فارابی میگوید که انواع قیاس پنج است: ۱- قیاس برهانی: که در باره موضوعی که معرفت آن مطلوب است علم یقینی می‌بخشد.

۲- قیاس جدلی: که از مشهورات و مسلمات تألیف یابد. و مشهورات عبارت از قضایا و آرائی است که اتفاق مردم تصدیق آنها را در نزد معتقدین آنها ایجاب نماید. مانند «الات خوب است و دروغ بد است.» و امام‌مسلمات عبارت از مقدماتی است بر حسب تسلیم مخاطب اتخاذ شده است. و فرقی نمیکند که حق باشد یا مشهور و یا مقبول. و تنها تسلیم مخاطب مدار اعتبار است. و نیز قیاس جدلی آنست که برای ایقاع ظن قوی که به یقین تقریب جوید، استعمال گردد، بدون آنکه یقینی باشد. ۳- برهان سوفسطایی: که در آنچه حق نیست، ایهام حق را و در آنچه حق است ایهام غیر حق را پدید آورد.

۱- احصاء العلوم ص ۱۳.

۲- احصاء العلوم ص ۱۷.

۳- ۸۶۲۱ شماره ویژه فلسفه و منطق.

- ۴- قیاس خطابی: که اقناع قریب به ظن قوی را هدف قرار میدهد.
- ۵- قیاس شعری: که باستمالت انسان از راه عاطفه و خیال می پردازد. (۱).
- تصنیف علوم در نزد ابن سینا: (۹۸۰ - ۹۵۰) ابن سینا میگوید: «عده علوم زیاد است، ذوق و خواهشها برای آنها مختلف میباشد. لیکن در بدو امر میتوان آنها را بدو صنف تقسیم کرد:
- ۱- علوم می که احکام آنها صلاحیت آنها ندارد که در تمام دهر جاری گردد. بلکه در قسمتی از زمان جاری گشته و بعد از آن ساقط میشود.
 - ۲- علوم می که بجمیع اجزاء دهر متساویة النسب است و همین علوم شایسته آنست که (حکمت) نامیده شود. برخی از اینها اصول و برخی توابع و فروع است. و غرض مادرینجا همانا اصول میباشد. و آنچه آنها را توابع و فروع می نامیم؛ مانند طب فلاحت و علوم جزئیة می که به تنجیم تعلق دارد و دیگر صنایعی میباشد که بذکر آنها ضرورتی نیست.
- سپس ابن سینا از اصول بحث نموده و آنها را بدو قسم تفریق میکند: قسمی که عبارت از آله است (و آن منطق میباشد) و از آن برای تحصیل علوم متعلق بامور موجوده عالم و قبل از آن استفاده بعمل میاید. و قسم دیگری که آله نیست و از آن در امور موجوده عالم و آنچه قبل از عالم بوده است استفاده میشود. و قسم ثانی محتوی دو فرع است. یکی از آنها غایب اش تنزکیه نفس یا معرفت است و آن علم نظری است. دیگری عمل نمودن به رفق ابن معرفت میباشد و آن علم عملی است. اول الذکر برای معرفت حق و ثانی الذکر برای معرفت خیر سعی می ورزد. و هر یکی از علم نظری و علم عملی باقسام چهار گانه منقسم میگردد:

۱ - «فلسفة العربیة فی الشرق و الغرب» مولفة حنا لفا خوری رئیس پوهنچی لبنان و خلیل الجبر

الف - علم نظری: به علم طبیعی، علم ریاضی، علم الهی و علم کلی.

ب - علم عملی: به علم اخلاق تدبیر منزل تدبیر مدینه و نبوت (۱)

پس تصنیف علوم در نزد ابن سینا بوجه تالیی چنین است:

۱- منطق: و آن آله ایست برای سایر علوم که از اصولی آگاهی می بخشد

که هر کسی که از معلوم به اقتناص مجهول می پردازد، بانها احتیاج دارد. و جمیع جهاتی را اشاره میکند که ذهن را در معلوم کردن مجهول مساعدت نماید. و هکذا جمیع آنها و جهاتی را که ذهن را گمراه نموده و از راه رسیدن بمطلوب منحرف گرداند، تنویر میکند.

۲- علم طبیعی: که در امور متعلق بماده بحث میکند. اموری که حد و قوام

ماده را تبیین مینماید. و این چنان اموری است که در هر ماده بطور اتفاقی موجود نگشته بلکه در ماده معینه یی که برای آن مهیا شده است، موجود میباشند. مانند (انسانیت) در انسان و (عظمت) در عظم که برای هیچ ماده یی غیر از ماده این هر دو درست نمی آید.

۳- علم ریاضی: که از امور متعلق بماده بحث میکند بدون اینکه مخصوص

بماده معینه یی باشد، بلکه هر ماده صلاحیت آنرا دارد که بان تعلق گیرد و مانعی موجود نیست مانند ثنائیه (دوتایی شدن) و ثلاثیه (سه تایی شدن) که برای عظم و انسان و دیگر موجودات درست میاید. و مانند ترسیع (مربع ساختن) و تدویر (مدور ساختن) که در اجسام مختلفه صحت پیدا میکند.

۴- علم الهی: از امور متعلق به الهیات و خالق کائنات بحث میکند.

۵- علم کلی: از امور بحث میکند که گاهی بماده متعلق باشد و گاهی

نیباشد و در هر دو صورت موجود باشد. مانند وحدت، کثرت، کلی، جزئی، علت و معلول.

۶- علم اخلاق : اموری را تعلیم میدهد که لازم است انسان در نفس و احوال خویش بان اتباع ورزد تا در دنیا و آخرت نایل سعادت گردد.

۷- تدبیر منزل : تعلیم میدهد که انسان در سلوك جزئی متعلق بمنزل بادیگران چگونه باید رفتار کند.

۸- تدبیر مدینه : تعلیم میدهد که انسان در سلوك کلی متعلق به مدینه (شهر و جامعه) بادیگران چگونه باید رفتار کند.

اجمال مباحث منطق در نزد ابن سینا : طوری که قبلاً نیز ملتفت گشته ایم ابن سینا در مطالعه و تدقیق منطق خیلی تعمق ورزیده و از فارابی متابعت کرده است. و باین مسأله که آیا منطق جزئی از فلسفه است و یا آله یی برای آن میباشد، مشغول گشته است. و برای توفیق بین مشائیین که منطق را (آله) میدانند و رواقیین که برعکس آن میباشد، کوشیده است.

چنانکه میگوید: «ممکن است منطق جزئی از فلسفه محسوب گردد و یا همچو آله یی برای آن تلقی شود.» و علاوه میکند: «در نزد کسی که چنین میانداشید که فلسفه از اشیاء از حیث وجود آنها - که بوجود ذهنی وجود خارجی منقسم است - بحث میکند منطق جزئی از فلسفه محسوب نمیشود و از حیث اینکه، منطق برای آن نافع است پس در نزد او همچو آله یی میباشد. و بالعکس در نزد کسی که فلسفه بهر بحث نظری از هر وجه آن اشتغال میورزد، منطق نیز جزئی از فلسفه بوده و در عین حال آله یی برای سایر اجزاء فلسفه میباشد (۱).» ازین بیانات معلوم میشود که این اختلاف لفظی بوده و منشأ آن عاید باختلاف در تمدید فلسفه است.

اقسام منطق در نزد ابن سینا آنطوری که فارابی نیز در کتاب (احصاء العالوم)

خود بیان کرده و سپس جمیع فلاسفه اسلام از آن پیروی نموده اند نه است: **یکم:** قسمتی که از الفاظ و معانی باعتبار کلیت و جزئیت آنها بحث میکند. که این عبارت از موضوع کتاب (ایساغوجی) فرفور یوس بوده و بمعنای (مدخل) صناعت منطق است.

دوم: قسمتی که از عدد معانی بسیط عامه بی بحث میکند که شامل جمیع کائنات بقطع نظر از وجود آنها در نفس و یا خارج نفس است که آنها عبارتند از مقولات عشریا اجناس ده گانه از قبیل (۱) الجوهر (۲) الکم (۳) الاضافت (۴) الکیف (۵) الاین (۶) متی (۷) الوضع (۸) الملك (۹) الفعل (۱۰) الانفعال. و این قسمت در کتاب (قاطیغو ریاس) ارسطو موجود است که بمعنای کتاب (مقولات) میباشد.

سوم: (العبارت) که این قسمت از تألیف معانی بسیط بحث میکند. تألیفی که موجب و یا سالبه بوده بشکل قضیه درمیآید. و از آن حکم صادق و یا کاذب استخراج میشود. این قسمت در کتاب (باری ار مینیا س) ارسطو مذکور است.

چهارم: قسمتی که از تألیف قضایا بحث میکند به نحوی که توسط قیاسی که ارسطو در کتاب (انولو طیقا) یعنی (تحلیل قیاس) از آن ذکر کرده است، بمعرفت جدید پی برده میشود.

پنجم: قسمتی که از شروط ضروری بی بحث میکند که بارعایت آنها توسط مقدمات چنان قیاسی تألیف گردد که دارای نتیجه یقینیه باشد. ارسطو ازین قسمت در (انولو طیقای دوم) یعنی (برهان) بحث نموده است.

ششم: قسمتی که برای کسانی که استطاعت فهم براهین و معرفت آنها را ندارند، به تعریف قیاسات نافع می پردازد. و این قسمتی است که ارسطو از آن در کتاب

(دیا لقطیقا) یعنی (جدل) بحث نموده است.

هفتم: قسمتی که از نقایص براهین، از مجاز و از جمیع خطاهای که ممکن است در قیاسات رخ دهد، با ذکر وسایلی که ممکن است از آنها اجتناب بعمل آید، بحث مینماید. و اینها موضوع کتاب سوفسطیقای ارسطو است.

هشتم: قسمتی که قیاسات خطاییه را تعریف نموده و جمیع وسایلی را که خطیب برای اقناع ضرورت دارد، توصیف میکند. و این قسمت موضوع کتاب (ربطوریقا) یعنی (خطابه) میباشد.

نهم: قسمتی که از اشعار و از اقتضات هر موضوع، از نقایص و موارد ضعیف آن بحث میکند. و این قسمتی است که ارسطو در کتاب (فیو طبقا) یعنی (شعر) از آن بحث نموده است.

موضوع منطق: در نظر ابن سینا منطق علمی است راجع به معانی ای که به

مثابه صوری برای تشکیل فکر است. موضوع منطق تنها در ذهن وجود دارد. مانند معنای ذاتیت، معنای فکرت، عموم، خصوص و جوب، امکان و غیره.

فواید منطق: در نظر ابن سینا منطق دارای منفعت بزرگی است. طوری که

می گوید:

«از جمله منفعت منطق استکمال انسان است از جهت اینکه او صاحب عقل

است. او باید حق را بداند از جهت اینکه حق است. و خیر را بداند از جهت اینکه

بان عمل و از آن اقتباس کند. معاونت فطریه اولی و بدیهه در انسان به تنهایی برای

تأمین این امر کفایت نمیکند. و انسان بسیاری ازین امور را بطریقه اکتساب حاصل

میکند. و این اکتساب عبارت از اکتساب مجهول است. و اکتساب مجهول توسط معلوم

بدست میاید. و لازم است که از طریق و کیفیت اکتساب مجهول از معلوم واقف شود. (۱).»

این اموریکه تذکر یافت توسط منطق تحصیل میگردد . و منطق است که « ما را از خطاء در ادراك معانی صیانت نموده و طریقه تصور صحیح آنها را میآموزد . مارا از قواعد تعریف حقیقی و تفرقه بین ذاتی و عرضی واقف میسازد . آنچه را که عامل تقویم ماهیت است ، از آنچه نیست تمیز میدهد و هکذا مارا از خطاء در تصدیق و قبول احکام و نتایج باطله یا غیر مسلمه باز میدارد . و برای ما طرق برهان را که به یقین میرساند ، ترسیم نموده و مارا از سفسطه یی که مهدی به خطاء و مغالطه شود ، برحذر

میدارد (۱) .

منطق :
 منطق را می توان به روشنی فهمید اگر بدانیم که منطق چیست و چه کاره است . منطق علم است که به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم . منطق به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم . منطق به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم .
 منطق به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم . منطق به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم . منطق به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم .
 منطق به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم . منطق به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم . منطق به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم .
 منطق به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم . منطق به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم . منطق به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم .
 منطق به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم . منطق به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم . منطق به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم .
 منطق به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم . منطق به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم . منطق به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم .
 منطق به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم . منطق به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم . منطق به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم .
 منطق به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم . منطق به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم . منطق به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم .
 منطق به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم . منطق به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم . منطق به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم .
 منطق به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم . منطق به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم . منطق به ما می آید تا بتوانیم از حقیقتها و کذبها تمیز کنیم .

۱- منطق الشفاء مقدمه ، ص ۵۸ .
 در این کتاب منطق را به گونه ای توضیح داده اند که در این کتاب به آن پرداخته شده است .

له و لا تساءلوا عن الله . . .

جنبش تصوف و تکامل مثنویهای عرفانی

۱- جنبش تصوف و ظهور آن در ادبیات دری

سیر تصوف :

کلمه تصوف و وجه تسمیه آنرا صوف گویند، که پارچه خشنی بود و اهل تصوف در بر میگردند. همچنین گویند از صفت آمده ، چه نخستین صوفیان اصحاب پیغمبر (ص) از اهل صفت بودند. اما ممکن است تصوف از کلمه تیوسوفی (Theosophy) یونانی آمده باشد که در آن زبان به معنی خدا دوستی و خدا شناسی است که هم از نظر لفظ و هم از نظر معنی بتصوف نزدیک است. متصوفه چون نوافلاطونیان، باز گشت همه را به یک حقیقت و خیر مطلق دانند و گویند که تمام موجودات جلوه ذات حق و مظهر تجلی احدیت اند و در همه جهان بیش از یک حقیقت اصلی وجود ندارد و آن اوست که در هر چه ظاهر میشود و همه موجودات آینه جمال اوست :

در هر چه بنگر م تو پدیدار بوده ای ای ندانموده رخ تو چه بسیار بوده ای
متصوفه میگویند فرق بین مردم از خامی فکر پیدا میشود و هر قدر افکار پخته تر شود همه بسطرف حقیقت میروند ، مخالفت از میان بر میخیزد و وحدت جاگزین میشود :

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
علم نزد متصوفان اولی سه مرحله دارد: یکی مرحله تجربت حسی یا آزمایش ، دگر استدلال یادانستن ، سدیگر کشف و شهود یادیدن. علم در مرحله نخستین عبارتست از علوم تجربی ،

حرفت و پیشه و آنچه بوسیله آزمایش تکامل کند. در مرتبه دوم، علوم عقلی و فلسفه و آنچه مربوط با استدلال و دانش است جا میگیرد. در مرحله عالیتر، علمی است که نه بوسیله آزمایش و نه بوسیله استدلال، بلکه بوسیله کشف و شهود و دیدن حاصل میگردد و آن نوریست که در دل انسان میتابد و روح برای ادراک حقایق آماده میشود و بیک چشم زدن زمینها تا آسمانها را میداند و عالمها را طی میکند. این علم «حکمت اشراق» است که روشنی آن بقلب پرتو افگند تا حقیقت مطلق را درک کند و انسان برای ادراک آن میباید دارای احساسات رقیق، عشق و ذوق باشد که عشق و ذوق محور و بنای تصوف است. نخست در قرن چهارم بود که تصوف بصورت دستگاه (نظام System) ظاهر شد و سازمانی پیدا کرد و بصورت مؤسسه (یا سازمان Institution, Organization) درآمد و خانقاه، سماع و خرقه لازمه آن شد و تصوف دریند و ربشکل یک مدرسه تربیتی درآمد و منظور کلی و عمده اش پرورش کامل انسانها بود تا بشر را بسوی انسان کامل راهبری کند. با خانقاه، سماع و خرقه و سایر عناصر آن تصوف را بحیث یک دستگاه و سازمان ذوقی هیجان انگیز روشنی ده و انگیزه دانش در انسان در آوردند. خدمت بمردم از هدفهای عمده آن قرار گرفت.

عبادت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلخ نیست

باینصورت دل را مرکز محبت و عبادت خداوند و جلوه گاه وی گفتند و اظهار کردند که این خود نردبانی است تا بشر را از عالم پایان بعالم بالا، ماورای عالم ماده، ببرد.

بروز تصوف در ادبیات افغانستان :

تصوف در قرن چهارم بخراسان (افغانستان امروز) راه یافت. متصوفان که در پیرامون دستگاه خلافت خود را مقید می دیدند و با آزادی بنشرافکار و عقاید خود نمیتوانستند پردازند به مملکتهای اسلامی رخنه کردند. چون بخراسان آمدند و زمینه

را برای آزادی فکر و عقیدت خود مساعد یافتند بتکامل نظریات خود پرداختند. مخصوصاً که در اینجا هم ذوق و عشق و روحیه عرفانی از ایام باستان موجود بود ممد پیشبرد آراء شان شد. مردم خوش ذوق و قریحتمندان نیز زیبایی آن افزودند. در قرن پنج و شش بود که تصوف کم کم راه خود را در ادبیات افغانستان نیز باز کرد. قدیم ترین آثار عرفانی آندو ر برخی پارچه های متفرق نظم و نثر است بخصوص حالات خواجه ابوسعید اسی الخیر و رباعیاتش آثار قابل ذکری اند. رابعه بلخی، بابا طاهر عربان و خواجه عبدالله انصاری هر وی تصوف را در شعر داخل کردند که در نثر اسرار التوحید و کشف المحجوب علی هجویری از پیشاهنگان این جنبش شمرده میشوند. تصوف و عرفان ادبیات ما را لطف خاص و جلوه دیگری بخشید و سنائی رسماً ادبیات تصوفی را بحیث یک جنبش تأسیس کرد که باعطار رونق گرفت، با مولوی تکامل کرد و بیدل اشعار ملکوتی خود را بان روح داد. شعر تصوفی در ادبیات ما با رابعه بلخی از شاعره های دور سامانی آغاز یافت و بیمناسبت نخواهد بود از چگونگی آن سخنی بمیان آریم. زیرا رابعه بلخی اساس شعر عشقی و عرفانی را گذاشت و تصوف وی بنیاد تصوف در ادبیات دری بشمار می آید.

رابعه قزداري اخي: از شاعره های معروف دور سامانی است که در قرن

چهارم در بلخ متولد شد و معاصر رود کی بود. زیبای خیره کننده، و استعداد و قریحمت بیمانند او بزودی ویرا مشهور ساخت؛ اما خودش در بند عشق یکی از غلامان جوان زیبای خود بنام بکتاش بود و این عشق زود بر سر زبانه افتاد. چونکه در ازدواج ایشان مهانعتی بعمل آمد مجروح شد و روح لطیف او بعشق خیالی پناه برد. در اعماق روح خویش عشق صنم خود را با حرارت تمام می پرورد اطرافیان در خفا جوان مذکور را بقتل رسانیدند. این سانحه غم انگیز باعث تحریک احساساتش شد و در بحر عشق تصویری غرق شد. رابعه شاعر پر قریحی بود که اشعارش نماینده فکر بلند عرفانی

و جذبات اوست. وی کنه عشق را درك کرده عواطف خفه شده و دل داغ دیده اش آنرا نگهداری کرده است. در اشعارش يك در د عمیق و جذبه پر شور دیده میشود. هنگامیکه ناله او باوج میرسد، بنظر میرسد که حقیقت در تصور آمیخته است و خیال جای حقیقت گرفته. شعر عرفانی رابعه بنیاد تصوف در ادبیات دری است. مهمترین خاصیت شعر وی تصوف و عرفان است. روحیکه در احیای مجدد زبان و ادبیات شعله زد در توسعه و انتشار ادب افغانستان و ابتکار و ابداع شعر از بین نرفت. افق نظر وسیع که خواشها و آرزو های نو و الهامات جدید باخود آورد، خواست اسرار باطنی و رموز اعماق روح [را نیز افاده کند از دید گیها بسوی معنی گرایید و این آغاز و شفق طلیعه تصوف در ادبیات ماست.

۲- تکامل مثنویهای عرفانی: از سنائی تا مولوی

الف - خدیقه سنائی: تهاداب شعر تصوفی
 بسکه شنیدی صفت روم و چنین
 خیز و بیا ملک سنائی بین
 تاهمه دل بینی بیحرص و بخل
 تاهمه جان بینی بی کبر و کین
 رابعه بنیاد تصوف در ادبیات دری است. مهمترین خاصیت شعر وی تصوف و عرفان است. روحیکه در احیای مجدد زبان و ادبیات شعله زد در توسعه و انتشار ادب افغانستان و ابتکار و ابداع شعر از بین نرفت. افق نظر وسیع که خواشها و آرزو های نو و الهامات جدید باخود آورد، خواست اسرار باطنی و رموز اعماق روح [را نیز افاده کند از دید گیها بسوی معنی گرایید و این آغاز و شفق طلیعه تصوف در ادبیات ماست.

رابعه بنیاد تصوف در ادبیات دری است. مهمترین خاصیت شعر وی تصوف و عرفان است. روحیکه در احیای مجدد زبان و ادبیات شعله زد در توسعه و انتشار ادب افغانستان و ابتکار و ابداع شعر از بین نرفت. افق نظر وسیع که خواشها و آرزو های نو و الهامات جدید باخود آورد، خواست اسرار باطنی و رموز اعماق روح [را نیز افاده کند از دید گیها بسوی معنی گرایید و این آغاز و شفق طلیعه تصوف در ادبیات ماست.

اولین شاعر متصوف بزرگ افغانستان که اساس مثنوی عرفانی را گذاشت، ابوالمجد مجد و دین آدم سنائی است که از بزرگترین عالمان عصر و در حکمت و فلسفه استاد بود. در آخر سال ۱۰۷۳ (۴۷۳) در غزنه متولد و در ۵۲۵ یا ۵۳۵ در همانجا وفات یافت و دفن شد. مرقدهش در غزنه سر راه زیارتگاه خاص و عام است و هرگز رانده

یکبار آنرا زیارت میکنند و نامش را بزرگی حکیم برند. شکوه و ابهت وی تا هنوز در مرقدش پیداست که برزابر تأثیر عمیق میکند. زندگانی سنائی دودوره داشت؛ آثارش هم بنابر همین دو دوره دو نوع اند. وی در ابتدای جوانی؛ مانند مسعود سعد و سید حسن غزنوی بدربار غزنویان از قبیل سلطان ابراهیم و سلطان مسعود، مخصوصاً بهر امشاه بسر میبرد و در دور اول زندگانی شاعر درباری بود و قصاید مدحیه میسرود. در این دور، وی پیر و سبک شاعران قدیم غزنه بود. بیشتر از منوچهری و فرخی اقتفا میکرد. غزل هایش شباهت زیادی بفرخی دارد. از معاصران بمسعود سعد نظر داشت و از گفته هایش استقبال کرده است و برای نخستین بار دیوان مسعود سعد را جمع آوری کرد. این دور تقلیدوی است. در قصیده سرایی گرچه سخنش روان است؛ اما تازگی و ابتکار ندارد، اما در شعر عارفانه...

سنائی بگردش در شهر خراسان (بلخ) هرات، مرو، سرخس، نیشاپور و خوارزم پرداخت و به حج رفت. پس از بازگشت وی از حج، دور دوم زندگانی اش آغاز مییابد که پس از مسافرتها در روش فکری او تحولی رخ داده يك انقلاب روحی بسوی دست داد. حکایت لاهیخوار (لایخوار) نیز در فکر و عقیدت او تأثیری آورد و شامل طریقت صوفیه شد. بقیة عمر را بمر اقبیت و سرودن اشعار تصوفی و عرفانی پرمغز پرداخت که ایندورا بتکار اوست. از قصیده درباری بمثنوی عرفانی پرداخت. سنائی نقطه انعطاف جنبش قصیده سرایی بمثنوی عرفانی است. عظمت و بزرگی سنائی نیز در شعر عارفانه است که خود بنیادگذار و مؤسس آن بود. متصوفان قبل از سنائی در شعر فقط جذبات باطنی خود را بیان کرده بودند. اما بحیث تصوف خالص و مرتب همان سخنان سنائی است که اساس و آغاز شعر عرفانی و اخلاقی را گذاشته است. مثلیکه ناصر خسرو اندک پیش از وی شعر را برای بیان پند و تبلیغ وسیله ساخت. آثار سنائی شامل مضامین پرمغز اخلاقی است و اشعارش از پند

واندرز و ارشاد مملوست. سبك او مهيج و عاليست. بمعنی بیشتر توجه کرده تا بلفظ. وی بعلاوه بنیاد گذار غزل عرفانی نیز هست که بوسیله مولوی قوام یافت و با سعدی و حافظ باو جش رسید و بیدل آنرا باسمانها برد. سنائی برای ارشاد مردم براه راست و رهنمایی بمطالب اسلامی، از فلسفه تصوف کار گرفت و آنرا بشعر آورد و کتاب های ضخیم در شعر عرفانی نگاشت. سنائی درین دور مدح کس نگفت:

مدحش چرا کنم که بیا لایدم خرد
هجوش چرا کنم که بفرسایدم زبان
وی سخت صاحب عزت و علوهمت بود. بهرا مشاه خواست خواهر خود را بسوی تزویج کند، نپذیرفت و گفت:

من نه مرد زن و زرو جاهم بخدا گر کنم و گر خواهم
ور تو تاجی دهی ز احسانم بسر تو که تاج نستانم
بزرگ منشی ویرا از دویت زیرین میتوان دانست که گوید:

نخواهم لاجرم نعمت نه درد نیا نه در جنت
همیگویم بهر ساعت چه در سرا چه در ضرا
که یارب مرسنائی را سنائی ده تو در حکمت
چنان کزوی بر شک آید روان بوعلی سینا

آثار سنائی بعلاوه دیوان قصاید و غزلیاتش شامل هشت هزار بیت، مثنوی حدیقه دو ازده هزار بیت همچنین مثنویهای طریق التحقیق، سیرا لعبادالی المعاد، کترالرموز، عشقنامه، عقلنامه، کار نامه بلخ و بهرامنامه اند.

حدیقه و پسی زیری تصوف:

آنکه باشد سخن شناس و حکیم همچو قرآن ورا نهد تعظیم
حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه اولین مثنوی مهم عرفانی و شاهکار است که بزرگترین کتاب نظم عرفانی بشمار می آید و یکی از چند شاهکار بزرگ ادبیات افغانستان است.

چون ز قرآن گذشتی و اخبار نیست کس را بدین نمط گفتار

بنابر اهمیت و ارزش، سنائی خود آنرا فقط پس از قرآن و احادیث دانسته.
 حدیقه یکصد و سه حکمت عملی است در دوازده هزار بیت که سر مشق
 زندگانی مردم و راهنمای اخلاق فردی و اجتماعی بشر بوده و دارای ده باب
 است طوری که باب اول در توحید، باب دوم در ذکر قرآن کریم اهمیت و معجزات
 آن، باب سوم درود حضرت محمد (ص) و نوحش بسایر پیغمبران و فضایل خلفای راشدین
 و اهل بیت، باب چهارم در باب عقل، باب پنجم در فضیلت علم و معنی عشق و حالاتش،
 باب ششم در ذکر نفس کلی و مراتب آن و کمال عقل، باب هفتم در صفت افلاک
 و بروج و درجات قلب و عشق و انس، باب هشتم در مدح سلطان بهرام شاه و امیران
 و اعیان دولتش، باب نهم در حکمت و امثال، باب دهم در تصنیف کتاب.
 حدیقه از شاهکارهای نظم دری است و کمتر کتابی بدین پایه و مایه از سلاست
 و روانی الفاظ و دقت معانی و مطالب عالیه است و علاوه مزایای ادبی که زاده طبع
 روان، فکر بلند و ذوق سلیم گوینده آن است و بیشتر مطالب آن ناظر به آیات قرآن کریم
 و اخبار نبوی و آثار صحابه و کلمات مشایخ و معانی دینی و اخلاقی و فلسفی و عرفانی
 و امثال و حکم و حکایات است و از آن برمی آید که حکیم علاوه بر تبحر کامل
 وی در زبان دری از معارف و علوم اسلامی خصوصاً علوم ادبی و تفسیر و حدیث
 و فقه و حکمت و عرفان و منطق و کلام و تاریخ و نجوم و طب اطلاع کامل داشته برآموز
 دقیق هر یک بخوابی واقف بوده است و کمتر بیتی از آن خیالی از دقایق علمی
 و رموز و نکات ادبی است. برخی از بزرگان برای فهم اشعار حدیقه گفته اند که
 تا کسی چندین مرتبه مثنوی مولوی را که در واقع تفصیل و شرح ابیات حدیقه است
 نخواند و در معانی و حقایق آن غور نکند و تأمل ننماید، بر حقیقت معانی حدیقه واقف
 نشود. چنانچه فهم معانی اشعار مثنوی را هم خود مولینا منوط بدانستن سخنان سنائی
 و عطار دانسته.

سنائی در نظم حدیقه، بتکر بود و کسی پیش از وی نظمی بدین بدیعی نی آورده و کتابی بدین اسلوب نپرداخته، سخن شناسان و نقادان شعر و بزرگان تصوف آنرا بزرگ شمردند و محترم دانسته اند. اگر چه پیش از وی نیز آثار نظم و نثر عرفانی در کشور ما وجود داشت اما حدیقه بزرگترین اثریست که فصول و مباحث تصوف را تصنیف کرده، طبقه بندی نموده حدود آنرا بحیث یک دانش معین کرده از آن «علم تصوف» پدید آورده که بعداً عطار و مولوی نیز بسط موضوع پرداخته و این نوع فکر و شعر را تکامل بخشیدند. مگر حدود و فصول آن همان بود که سنائی پی ریخته بود. روش سنائی در حدیقه آن است که هر باب را بفصلها و بخشها تقسیم کرده در هر فصل نخست غالباً یک حکایت ساده، عام فهم و کوچک را بصورت تشبیه و مثال آورده سپس بارشاد و اندرز میپردازد و مطالب خود را با استفاده از مبادی قرآن کریم و آنگاه احادیث و اخبار و روایات بکرسی اثبات و قبول می نشانند و در ضمن مثالها و تشبیهاتی می آورد تا موضوع را مجسم کند. هر فصل و گاهی یک قطعه از یک فصل ممکنست موضوع جدا گانه و مستقلی باشد. چون آغاز کار است تسلسل داستانها بوجود نیامده و موضوعات قطعه قطعه و حکایات کوچک است و بزودی رخ از حکایت بسوی اندرز مینماید. با بنصورت میتوان گفت که تصوف سنائی زاده محیط است. وی که محیط خود را تدقیق کرد و برای اصلاح آن قدم گذاشت معنویات را با اساس موضوعات مجسم داستانها و اخبار و روایات تبلیغ کرد و منظور اولش تشریح مطالب اسلامی بود تا تبلیغ و نصیحت بکار آید.

سنائی در نظر دیگران:

سنائی طوریکه از شاعران قبل از خود متأثر شده بوشاعران مابعد نیز تأثیر عظیم بجا گذاشت. نمونه ارادت وی بشاعران ماقبل ازین بیت هویداست: «...
تسبیح حال بسا شعر فخر خنی آریم در رقص بر شعر بسو الفتوح کنیم

خاقانی بانهمه شکوه و عظمت خود که بعنصری ورود کی سرفرو نارد ، خویشتن را بدل سنائی و پیرو او دادند :

بدل من آمدم اندر جهان سنائی را بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد
چون زمان عهد سنائی در نوشت آسمان چون من سخن گستر بزاد
حدیقه همواره مورد نظر شاعران بوده از روی آن استفادتها شده. سعدی تا بسیار
حد از آثار و افکار سنائی متأثر است و از آن الهام گرفته. در گلستان نکاتی را نقل
کرده و حتی پیر و سبک او بود که بعداً بیاید.
عطار و مولوی هر دو سنائی را پیشرو و امام خود دانسته اند :
عطار روی بودو سنائی دو چشم او ما از پی سنائی و عطار آمدیم
ترك جوشی کرده ام من نیم خام وز حکیم غزنوی بشنو تمام

ب : منطق الطیر عطار : مبنای (Symbolism)

رابطه زندگانی و سبک و آثار عطار :

شیخ فریدالدین محمد عطار در نیشاپور تولد یافت در جوانی بفرآ گرفتن علوم مشغول شد و خدمت اهل ذوق میکرد. از شاگردان شیخ رکن الدین بود بالاخره خودش نیز بمقام ارشاد رسید. وی مسافرتهاى زیادی در شهرهای خراسان (افغانستان)، حج، شام، ایران و هند کرد. وی دار و فروش بود، معاینه خانه داشت. بنابراین وی را عطار گویند. همینکه از معالجت های جسم فارغ میشد به معالجات روح می پرداخت و اشعار عرفانی و تصوفی میسرود. آثار و احوال صوفیان را گرد می آورد. آثار سنائی را می خواند و تحت تأثیر شدید آن واقع بود. عطار زندگانی درازی کرد. حتی عمرش را صد سال گویند. بالاخره در ۶۲۷ در دور مغول گشته شد. وی آثاری زیادی در شعر عرفانی سروده اما مدح نگفته. تعداد آثار نظم و نثرش سی است و اشعارش را در حدود صد هزار بیت گویند. معروفترین آثارش، دیوان قصاید و غزلیاتش، دارای ده هزار بیت

عرفانی و تصوفی و مثنوی منطق الطیر است . سایر آثار او مصیبت نامه ، الهی نامه ، خسرو نامه ، پند نامه ، اسرار نامه ، جواهر نامه ، مختار نامه ... اند عطار در نثر نویسی هم ماهر بود. مشهورترین اثر نثر او تذکرة الاو لیاست در شرح احوال عارفان و مکارم اخلاق شان .

عطار نیز مانند سنائی بدو رشته پرداخته ، اما بیک جهت روان بود. وی قصایدی بسبک شاعران خراسان دارد اما تغزل کمتر دارد. شعر او در استحکام و جزالت بنیاده قصیده سرایان بزرگ نمیرسد ؛ اما از تصوف و عرفان پراست . استادی و ابتکار او هم در غزل عارفانه است و درین فن سرمشق مولوی و حافظ میباشد که در شمن غزل از زاهدان ظاهر پرست هم بدگویی میکند. در مثنوی سبک مخصوصی دارد که برای تفسیر موضوع از حکایت های روز مره و عملی استفاده میکند. چون در قرآن تبحر داشت آیتها و مفهومیهای آنها در اشعار خود نیز آورده است ، همین روش مورد تقلید مولوی در مثنوی قرار گرفت .

شیوه و سبک عطار در شاعران تصوفی چون مولوی ، حافظ ، شیخ محمود شبستری ، بیدل تأثیر فراوانی داشت .

مولوی ویرا چنین میستاید و خود را پیرو او می داند:

هفت شهر عشق را عطار گشت
ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم
من آن ملای رومی آگه از نطقم شکرریزد
ولیکن در سخن گفتن غلام شیخ عطارم
عطار روی بود و سنائی دو چشم او
ما از پی سنائی و عطار آمدیم
شیخ محمود شبستری گوید:

مرا از شاعری خود عار ناید
که در صدن قرن چون عطار ناید

منطق الطیر حلقه وصل حدیقه و مثنوی :

منطق الطیر یا گفتار مرغان ، مثنوی منظوم عطار و در سال ۵۸۳ تألیف شده است .

عطار، حدیقه سنائی را پیش نظر داشته، بهمان نمونه پیشرفته است. این کتاب که بزبان مرغان نوشته شده در واقع مطالعت کامل زندگی و عقاید صوفیان را احتواء می کند و مراحل تصوف و سیر سلوک را مینماید که درینجا آن مراحل از سه بهفت ارتقاء کرده. عطار در آغاز از حمد و نعت شرح فضایل خلفای راشدین و اصحاب پیغمبر (ص) و ارشاد در ضمن آن، يك حکایت را باوقفه ها و تفریحات و انترکت ها و حکایتهای ضمنی در سراسر کتاب تعقیب میکند. در نخست صفت طیور را مینماید بعد هد هد برای طلب سیمرغ با مرغان سخن میگوید و میگوید که سیمرغ شاه پرندگان است و ما باید شاه را بیاییم. پرندگان هر کدام بنوبت عذر میخواهند. هد هد از صفات شکوه فرغت سیمرغ سخن میگوید. پرندگان براهنمایی هد هد برای طلب سیمرغ اتفاق میکنند و براه می افتند. در ضمن راه هر پرنده اشکال و عذری مطابق آنکه این سفر ویرا از فلان آرزو و هوسش باز میدارد، میگوید. پرندگان پس از پرواز مقدماتی بر سر وادیها میرسند و باید آن هفت وادی مظهر طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت فقر و فنا را طی کنند. در ضمن وادیها نیز شاعر بارشادو تبلیغ میپردازد و در آخر از هزاران مرغ که هر کدام در نیمه یا قسمتی از راه برمیگیرند یامی افتند و میمیرند تنها، سی عدد مرغ از همه وادیها گذشته بوادی فقر و فنا میرسند. درینجا حوضی بنظر میرسد. اینها از تشنگی بجان آمده اند دور این حوض نشسته منتظر سیمرغ اند. چون در آب ننگه کردند دیدند آن سیمرغ خود سی مرغ بود.

چون ننگه کردند آن سیمرغ زود	بیشك این سی مرغ آن سیمرغ بود
در تحیر جمله سرگردان شدند	این ندانستند تا خود آن شدند
خویشرا دیدند سیمرغ تمام	بود خود سیمرغ سی مرغ تمام
چون سوی سیمرغ کردند ننگه	بود خود سیمرغ در آن جایگاه
ور بسوی خویش کردند نظر	بود این سی مرغ ایشان آنگر

ور نظر در هردو کردندی بهم هر دو يك سيمرغ بودی بیش و کم
 هر که آید خویشان بیند در او جان وتن هم جان وتن بیند در او
 سپس کتاب را با منظور ها و هدفهای خود در ضمن امثله تمام میکند .

روش عطار در منطق الطیر :

روش عطار ساده است در بین حکایت اصلی کتاب «در طلب سیمرغ» هر جایکه ایجاب کرده برای رفع خستگی خوانند حکایتهای کوچک آورده ارشادی نموده به حکایت اصلی بر میگردد. در ضمن حکایتهای تصویر ها و تشبیهات مجسم ارائه کرده غالباً حکایتهای عشقی آورده است. درین حکایتهای عطار خواسته است عاشق را به معشوق برساند و آنجاییکه عاشق به معشوق میرسد می میرد و ازین میرود و وانمود میکند که مرگ و سیله رسیدن عاشق به معشوق و راه وصل است. همچنین در ضمن شرح و وصف وادیهها ارشاد میکند و دست خواننده را گرفته با خود بوادیهای سلوک میر میدهد و در همه جادست از تبلیغ و راهبری و راهنمایی نمیگیرد. این روش ساده دراماتیک عطار دامنه همان روش سنائی در حدیقه است با این فرق که در حدیقه حکایتهای از هم جدا بوده اما در اینجا با وجود حکایتهای کوچک يك فکر کلی يك حکایت بزرگ و ضمناً دوسه حکایت نیمه بزرگ مانند حکایت شیخ صنعان و کار فر شدن او از جهت معشوقه مسیحی و بعد بکنه حقیقت و اسلام واقعی رسیدن نیز دیده میشود. منطق الطیر حلقه وصل حدیقه سنائی و مثنوی مولوی است که در مثنوی جنبه داستان نگاری و پیوند فکر متکاملتر میشود. در ضمن شرح هفت وادی معرفت، هفت مرحله رسیدن بخدا را وصف میکند و برای رسیدن به حقیقت مطلق طی آن ضروری است. در باره هفت وادی که هفت ستاره، هفت رنگ، هفت روز، هفته، هفت طبقه يك رصد گاه را در مدنیت آثور و بابل و هفت خوان رستم را در شاهنامه بیاد می آورد. مولوی گفت :

هفت شهر عشق را عطار گشت ماهنوز اندر خم يك كوچه ایم (۱)

۱- اقتباس (باتلخیص) از تاریخ ادبیات دری تألیف مرحوم محمد حیدر ژوبل. ۶۱ - ۵۱۶۱ سال

نوشته پوهنیار عبدالقیوم قویم

آثار سعدی و سخنوران افغانستان *

شیخ مصلح‌الدین (یا مشرف‌الدین) سعدی شیرازی از شعرای بزرگ زبان دری است. این سخنور نامی بقول بعضی از تذکره نگاران و محققان، قسمتی از عمر خویش را بتحصیل علوم وبمسافرت سپری کرد (۱) در هنگام سیر و سفر به بلاد مختلف، از مظاهر متعدد دیدن نمود و با طوایف گوناگون مجالست کرد. آنچه را که دید یا شنید در آثار منظوم و منثور به نهج بسیار بلیغ و استادانه بیان داشت. آثار او دستور زندگی و حکمت عملی و قواعد سیاست و شرایط عدل و احسان و بالاخره منبع زلال دانش و ادب است. بنابراین قاطبه دانشمندان و مرییان آنرا بدیده تحسین نگریسته اند. علامه تفتازانی گفته بود: «کاش تمام مطول را از من می‌گرفتند و این فقره را میدادند که از بستر نرمش بخاکستر گرمش نشانند» (۲)

بدینصورت تمام ادبی و علمی سعدی در نزد افغانیان خیلی ارجمند است. گزستان و بوستان او که مجموعه پند و اندرز و بهترین راهنمای زندگی آدمی زادگان است، در مدارس محیط های دری زبان از جمله بهترین کتب درسی بحساب میرود.

* متن بیانیة پوهنیار عبدالقیوم قویم، بتاريخ ۱۱ ثور ۱۳۵۰، در گنگره جهانی سعدی و حافظ، منعقد شیراز.

۱ - تذکرة الشعراء دولتشای سمرقندی به تحقیق و تصحیح محمد عباسی، ص ۲۲۳، متن کامل

دیوان سعدی بکوشش مظاهر مصفا، سال ۱۳۴۰، ص ۸.

۲ - سخندان فارس اثر مولانا محمد حسین آزاد، ترجمه ملک الشعراء مرحوم قاری عبدالله، طبع کابل

سال ۱۳۱۵، ص ۴۳.

در افغانستان نیز از سالیان متمادی به این طرف، این دو اثر جزء پروگرام درسی مدارس بوده است. در پوهنتون راجع به آثار و افکار سعدی تحقیقات و مطالعاتی صورت می‌گیرد و در مکاتب منتخب آثارش در ضمن کتابهای متون زبان دری صنوف مختلف (۱) تدریس میشود.

همانطوریکه در آثار سعدی اماکن تاریخی افغانستان از قبیل باخ (۲)، بامیان (۳)، غور (۴) نیمروز (۵)، بدخشان (۶) و فاریاب (۷) بمناسبت‌هایی یاد شده است؛ همانگونه نیز تأثیر آثار برخی از نویسندگان و گویندگان افغانستان در کلام وی

۱- قرائت دری صنف پنجم، تألیف محمد آصف مائل چاپ وزارت معارف، کابل ص ۲۹، ۴۶، ۱۰۶، ۷۰، ۸۰.

قرائت دری صنف ششم، تألیف دکتور جاوید چاپ وزارت معارف، کابل ص ۳۱، ۳۴، ۵۳، ۷۹ و صفحات متعدد دیگر.

قرائت دری صنف هفتم، تألیف جاوید چاپ وزارت معارف، کابل ص ۳۳، ۳۴، ۵۱، ۶۲، ۶۷ و صفحات متعدد دیگر.

قرائت دری صنف هشتم، تألیف جاوید چاپ وزارت معارف، کابل ص ۱۸، ۲۲، ۲۶.

قرائت دری صنف نهم، تألیف جاوید چاپ وزارت معارف، کابل ص ۴۷، ۴۸، ۶۱، ۷۲ و صفحات متعدد دیگر.

قرائت دری صنف دهم، چاپ وزارت معارف، کابل ص ۳۰، ۳۱، ۶۶.

قرائت دری صنف یازدهم، چاپ وزارت معارف، کابل ص ۳، ۲۲، ۳۳، ۵۰، ۶۰، ۶۱.

قرائت دری صنف دوازدهم، تألیف استاد خلیلی چاپ وزارت معارف کابل ص ۳۱، ۷۵، ۸۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۲۸، ۱۶۸.

۲- گلستان به کوشش سعید نفیسی سال ۱۳۴۱ ص ۱۵۹.

۳- ایضاً.

۴- ایضاً ص ۹۹؛ بوستان چاپ عکس، کابل، ص ۷۵.

۵- ایضاً ص ۱۰۵.

۶- ایضاً ص ۱۸۰.

۷- گلستان سعدی به اهتمام عبدالعظیم گرگانی سال ۱۳۱۰، مقدمه ص یو.

بنظر می رسد. چنین می نماید که شیخ اجل در ضمن مطالعات دامنه دار خویش
به کتب منظوم و منثور دری نظر داشته و از بعضی از آنها متأثر شده است.
یکی از نویسندگانیکه قبل از سعدی می زیست و روش وی در نگارش
نثر مسجع مورد نظر سعدی واقع گردید، خواجه عبدالله انصاری هرویست. این عارف
بزرگوار در کتاب سیر السالکین خویش انشایی دارد بدین نهج: «روزی در عالم
جوانی چنانکه دانی در خود نظر کردم خود را دیدم عوری و نفس را بر خود زوری
گفتم چون کنم تالف خود را نون کنم درین راه مردی باید روحانی و فردی رحمانی
که ترك خلاق کند و ترك عوایق و مراعیالی و فرزندى و خیالی و پیوندی و بسبب ایشان
موجود من پریشان مونت فرزندان و معونت دلبندان بر ذمه من قرض و ادای آن فرض
خدمت ایشان کنم یاد وای دل پریشان کنم...» سعدی در دیباچه گلستان و در حکایت
ذیل از باب پنجم این کتاب: «در عنفوان جوانی چنانکه دانی باشاهدی سری و سری
داشتم...» (۱)، از اسلوب انشای خواجه عبدالله انصاری پیروی کرده است.
همچنان سعدی به اشعار شاعران بزرگ افغانستان از قبیل سنائی غزنوی، مولوی
بلخی و ظهیر فاریابی نظر داشته است. زیرا در آثار وی بعضی نکات و مفاهیم
اخلاقی و عرفانی را می یابیم که هسته آن در آثار سنائی و مولوی گذاشته شده است.
بطور مثال سنائی در یکی از غزلهای خود میگوید:

خورشید تویی و ذره ماییم	بر روی تو روی کی نمایم
تاکی بنقاب و پرده یکره	از کوی برای تا برایم
چون تو صدم و چو ما شمن نیست	شهری و گلی تویی ماییم
آخر نه ز گلبن تو خار ییم	آخر نه ز باغ تو گیاییم
گر دسته گل نیاید از ما	هم هیزم دیگک را بشاییم (۲)

۱- گلستان به اهتمام عبدالعظیم گرگانی ص ۱۳۹.

۲- دیوان سنائی به اهتمام مدرس رضوی تهران سال ۱۳۴۱ ص ۹۴۶.

سعدی در آخر باب دوم گلستان خویش در اخلاق درویشان حکایت منظومی دارد بدین طرز:

دیدم گل تازه چند دسته بر گنبدی از گیاه بسته

گفتم چه بود گیاه ناچیز تا در صف گل نشیند او نیز

بگریست گیاه و گفتم خاموش صحبت نکند گرم فراموش

گر نیست جمال و رنگ و بویم آخر نه گیاه باغ اویم

من بنده حضرت کریمم پر ورده نعمت قدیمم

گر بی هنرم و گر هنر مند لطفست امیدم از خداوند (۱)

درین دو منظومه گذشته از اینکه عصاره فکر و روح مطلب چیز واحد است و هر دو شاعر موضوع را به اسلوب خود پرورانیده اند، در الفاظ و ترکیب کلمات نیز مشابهتی دیده میشود. مخصوصاً در بیتهای چهارم و پنجم سنائی و بیت اول و چهارم سعدی ترکیب ها عین یکدیگر اند. موارد دیگر نیز هست که از تأثیر سنائی بر سعدی حکایه کند. سنائی در مثنوی حدیقه الحقیقه گوید:

از رعیت شهی که مال ربود
سعدی گوید:

درم بجور ستانان زر بزینت ده
سنائی گوید:

چون موی شدم زرشک پیراهن تو
کاین بوسه همی دهد قد مگاه ترا
سعدی گوید:

رشکم از پیراهن آید که در آغوش تو خسبید
زهرم از غالیه آید که بر اندام تو ساید (۴)

۱- متن کامل دیوان سعدی، گلستان، بکوشش مظاهر مصفا سال ۱۳۴۰ ص ۶۲.

۲- متن کامل دیوان سعدی بکوشش مظاهر مصفا سال ۱۳۴۰ ص ۷۳۳.

۳- دیوان سنائی به اهتمام مدرس رضوی سال ۱۳۴۰ ص ۶۲.

۴- متن کامل دیوان سعدی بکوشش مظاهر مصفا سال ۱۳۴۰ ص ۴۶۳.

سنائی گوید: اندرین راه در بدی نیکی است
 سعدی در گلستان گوید: کاب حیوان میان تاریکی است (۱)

ز کار بسته میندیش و دل شکسته مدار
 علاوه بر آن در بعضی از اشعار دیگر این دو شاعر مشابهتهایی دیده میشود. (۲)
 سعدی در ایراد غزلهای دلنشین خود بر غزلیات دیوان شمس مولوی نیز نظر داشت (۳)
 همچنان در اشعار ظهیر فاریابی و سعدی شیرازی مشابهتهایی بملاحظه می‌رسد.
 ظهیر فاریابی گوید:

بنیاد چرخ بر سر آبست از آن قبیل
 پیوسته در تحرك و دوران چو آسیاست (۴)
 سعدی گوید:

بنیاد خاک بر سر آبست از آن سبب
 سعدی بعضی از تغزلات ظهیر فاریابی را استقبال کرده است. در اینجا شعر
 هر دو شاعر را بجهت مقایسه نقل میکنیم:
 از ظهیر فاریابی:

هزار توبه شکستت زلف پر شکنش
 کجا بچشم در آید شکست حال منش
 دل شکسته اگر زلف او بر افشانی
 کم از هزار نیابی بزیر هر شکنش
 مرا دو دیده ز حسرت سپید گشت چنانکه
 فرح نیابم از آن جز بیوی پیر همنش
 چنین که با سر زلفش روان من خو کرد
 چگونگی الف بود روز حشر بابدنش

۱- گلستان به اهتمام عبدالعظیم گرگانی ص نو مقدمه.

۲- قلمرو سعدی اثر علی دشتی ص ص ۱۶۴ - ۱۶۵.

۳- تاریخ ادبیات دری تألیف محمد حیدر ژوبل چاپ کابل ص ص ۱۰۱ - ۱۰۲؛ گلستان، به اهتمام

عبدالعظیم گرگانی ص ۷۱ - ۷۲ مقدمه.

۴- دیوان ظهیر فاریابی به اهتمام هاشم رضی از انتشارات کاوه ص ۵۳.

۵- متن کامل دیوان سعدی بیکوشش مظاهر مصفا ص ۷۴۵.

همیشه اشک چو باران ز دیده میبارم / مگر که تازه بماند رخ چو نسترش
 دلم ز چاه زنخدان او چگونگی رهد / چو دست می نتوان زد بعنبرین رسنش
 در آب دیده من غرق شد چو نیلوفر / خیال قدچو شمشاد و روی چون سمنش
 از آن چو دایره غم در میان گرفت مرا / که راه نیست خرد را بنقطه دهندش
 عجب تر آنکه بیاید گشاده هر ساعت / بمدح شاه جهان از د شیرین حسنش (۱)

از سعدی: (۲) که شب از دیده با باد به لقا لبه از دیده

رها نمیکند ایام در کنار منشش / که داد خود بستانم بیوسه از دهندش
 همان کمند بگیرم که صید خاطر خلق / بدان همی کندو در کشم بخویشتنش
 ولیک دست نیارم زدن در آن سر زلف / که مبلغی دل خلق است زیر هر شکنش
 غلام قامت آن لعبتم که برقد او / بریده اند لطافت چو جامه بر بدنش
 ز رنگ و بوی توای سرو قدسیم اندام / برفت روتق نسرين و باغ نسترش
 یکی بحکم نظر پای در گلستان نه / که پایمال کنی ارغوان و یاسمنش
 خوشا تفرح نوروز خاصه در شیراز / که بر کند دل مرد مسافر از وطنش
 عزیز مصر چمن شد جمال یوسف گل / صبا بشهر در آورد بوی پیرهنش
 شگفت نیست گراز غیرت تو بر گلزار / بگرید ابرو و بخندد شکوفه در چمنش
 درین روش که تو یی گر بمرده بر گذری / عجب نباشد اگر نعره آید از گفتنش
 نماند فتنه در ایام شاه جز سعدی / که بر جمال توفتنه است خلق بر سخنش (۲)

با اینهمه تذکرات قدر مسلم اینست که سعدی خود شاعر مقتدر و پیشرو است
 و شاعران بعد، از آثار او الهام گرفته اند. جامی هروی که خود در علوم و فنون تبحر
 داشت، آثار سعدی را گنجینه نفیس انگاشت و به اسلوب گلستانش کتابی بنام

۱- دیوان ظهیر فاریابی به اهتمام هاشم رضی ص ۱۰۲. مآخذ تازه به حسب تاریخچه

۲- متن کامل دیوان سعدی بکوشش مظاهر مصفا ص ۴۸۶. مآخذ تازه به حسب تاریخچه

بهارستان به دست تحریر سپرد (۱) که ادبا این دو اثر را نیک می‌شناسند و از خصایص آنها وقوف کامل دارند. جامی هروی شیرینی کلام پیشرو خود را چنین بیان میکند:

از کلك سعدی نکته بی شیرین ز شیراز آمده (۲)

(۱) جامی در عین حال به نو بودن شعر خود مباحثات میکند.

میرزا عبدالقادر بیدل از شعرای ناحیت ما (۳) با همه قدرتی که در معنی آفرینی داشته، در انتخاب تخلص «بیدل» شعر سعدی الهام بخش او بوده است. بقول سفینه خوشگو، وی در بدو حال «رمزی» تخلص میکرد. ازین مصراع سعدی: «بیدل از بی نشان چه گوید باز» الهام گرفت و برای خود تخلص بیدل را اختیار کرد (۴) بیدل در وصف سعدی این بیت را دارد:

از گل و سنبل به نظم و نثر سعدی قانعم این معانی در گلستان بیشتر دارد بهار (۵)
اگر در آثار منشور این دو شخصیت بزرگ ادبی دقت بعمل آید، ملاحظه میشود که نثر گلستان سعدی بانثر چهار عنصر، رقعات و نکات بیدل از لحاظ بکار بردن سجع و موازنه هم مانند است. البته به این تفاوت که فهم زبان و معنای کلام سعدی آسان و درک آن بیدل به سبب آوردن ترکیبات مغلق و تشبیهات محسوس و غیر محسوس مشکل میباشد. از مقایسه سبک نگارش آنها معلوم میشود که بیدل شاید به مطالعه آثار سعدی مبادرت ورزیده و مزایای آنرا تشخیص داده است. زیرا اگر چنین

۱- بهارستان چاپ آفت سال ۱۳۴۰ صص ۲-۳.

۲- متن کامل دیوان جامی ویراسته هاشم رضی ص ۱۳۱۹.

۳- تذکره شمع انجمن تألیف میر ابوالقاسم ترمذی، بحواله مولینا خسته در مقاله «زادگاه بیدل» مجله ژوندون شماره ۴۰ سال ۱۳۴۹ ص ۷۴. مولینا خسته درین مقاله تذکر داده که زادگاه بیدل افغانستان است و این شاعر بعد از سن سه سالگی باخانواده خود به هند رفته است.

۴- بحواله خسته در همان مقاله.

۵- کلیات بیدل، ج اول طبع کابل سال ۱۳۴۱ ص ۷۰۴.

نمی بود، هیچگاه قناعت خویش را نسبت به کلام وی طوریکه در بالا تذکر داده شد، ابراز نمی داشت.

این مطلب را نیز ناگفته نباید گذاشت که روش کار بیدل در ترتیب چهار عنصر با طرز تدوین گلستان مشابه است. بطور مثال سعدی در آغاز گلستان دیباچه‌ی دارد که در آن به حمد خداوند و نعت پیغمبر اسلام (ص) پرداخته و سپس سبب تألیف و وجه تسمیه کتاب خویش را بیان داشته است. بیدل نیز در چهار عنصر مقدمه‌ی بی دارد که در آن حمد خداوند و نعت حضرت رسول اکرم (ص) آمده و بعد منشاء و مقصد تحریر و وجه تسمیه کتاب خویش را بیان داشته است. بیدل مانند سعدی در آخر هر پراگراف و یا حکایت مختصر، فردی، قطعه‌ی بی و یا منثویبی را آورده است که متمم مقصود قبلی و مرتبط با آنست. سعدی و بیدل در پایان مقدمه گلستان و چهار عنصر منظومه‌های را آورده اند که مبین نظر آنان در باب آثار شان می باشد. البته درین خصوص نظر سعدی و بیدل از هم متفاوت است. سعدی می خواهد دعای صاحب دلی به سبب تألیف گلستان به سوی وی متوجه گردد، اما بیدل مدعی است که فهمیدن چهار عنصر رستن از دامگاه شش جهت وهم می باشد. در اینجا برای توضیح بیشتر منظومه هر کدام را نقل میکنیم:

از سعدی:

بماند سالها این نظم و ترتیب

غرض نقشی است کز ما باز ماند

مگر صاحب دلی روزی برحمت

از بیدل:

دانش درین محیط ز خود رخت بستن است

فهمی به چار عنصر بیدل گماشتن

زما هر ذره خاک افتاده جایی

که هستی را نمی بینم بقایبی

کند در کار درویشان دعایی (۱)

بر روی چار موج مربع نشستن است

از دامگاه شش جهت وهم رستن است (۲)

۱- گلستان سعدی بکوشش عبدالعظیم گرگانی سال ۱۳۱۰ دیباچه ص ۱۵.

۲- کلیات بیدل ج چهارم چاپ کابل سال ۱۳۴۴ ص ۷.

از مطالعه مطالب فوق بدین نتیجه می‌رسیم که بیدل به آثار سعدی شیرازی نظر داشته است.

بدین ترتیب دانشمندان و سخنوران افغانستان در همه احوال از آثار سعدی قدر کرده و بدان توجه داشته‌اند. از شاعران متأخر افغانستان که به آثار سعدی تمایل و التفات داشته‌اند. تعداد زیادی را می‌شناسیم، بحث در باب همه آنها در اینجا میسر نیست، تنها در خصوص چند تن از آنان حرف می‌زنیم.

۱- واصل: میرزا محمد نبی دبیر الملک، متخلص به واصل (متولد در سال ۱۲۴۴ ه. ق.) که از بزرگان علم و ادب افغانستان است، در زمان سلطنت امیر عبدالرحمن خان به صفت دبیر مؤظف بود، به آثار سعدی دلچسپی زیادی داشت. بتأسی از همین علاقمندی و ارادت بعضی از غزلیات شیخ را استقبال کرد. در اینجا به نقل یک شعر او که به پیروی از غزل سعدی به مطاع:

جان ندارد هر که جانانیش نیست
تنگ عیش است آنکه بستانیش نیست (۱)

سروده شده است، اکتفا میکنیم:

هر که جان مشتاق جانانیش نیست	در مزاق اهل دل جانیش نیست
سر اگر در پای منظوری نرفت	چشم از او بر کن که سامانیش نیست
کشته گشتن از دم شمشیر دوست	لذتی دارد که پایانش نیست
آنکه از باغ محبت گل نچید	بر گک عیش از هیچ بستانیش نیست
هر که مردم دارو انسان بین بود	و آنکه حیوان بیند انسانیش نیست
مرد صاحب دل بمعنی پادشه است	ور بصورت قصر و ایوانیش نیست
دامن افشاندن چو از دنیا خوشست	عاقل آن مجنون که دامانیش نیست
گریه کن تا کشت جان خرم شود	ناخوش آنمزرع که بارانیش نیست
واصل از هر نظم دارد بوستان	غم ندارد گر گلستانیش نیست (۲)

۱- متن کامل دیوان سعدی بکوشش مظاهر مصفا ص ۳۹۳.

۲- اشعار واصل گرد آورده طالب قندهاری طبع کابل ص ۱۷.

۲- طرزی: غلام محمد متخلص به طرزی (متولد در سال ۱۲۴۵ ه.ق.) که از شاعران توانای متأخر افغانستان است، به پیروی از اسلوب سعدی اشعار زیاد دارد. غزل سعدی به مطلع:

وقتی دل سودایی میرفت به بستانها
را چنین تضمین کرده است:

ای هوس رویت گلها به گلستانها
از بوی گلاب و گل شد دامن گلشن
تاجلوه کنان آمد آن شاهد بازاری
از ذکر تو گر زاهد در شهر کند منعم
تاعکس جمالت را چون عکس کشد در بر
در بزم وفا کیشان سو فار صفت خندم
ای شوخ کمان ابرو تیری بکشا بردل
دیروز مرا پیمان پیمانۀ شکستن بود
تادفتر حسنت را دیوان غزل بستم
باخانه نشین طرزی گو مصرع سعدی را

کردند زیتا بی صد چاک گریبانها
چون غنچه فرو بردم تاسر بگریبانها
آینه زحیراتی چیدیم به دکانها
باریگ روان گویم و صفت به بیانها
مخوند زحیرانی آینه صفت جانها
در سینه گره کردم تا غنچه به پیکانها
ماهمچو وفا کیشان هستیم ز قربانها
امروز کشم بر سر پیمانۀ به پیمانها
چون آب رود معنی در جدول دیوانها
«وقتی دل سودایی میرفت به بستانها» (۲)

همین شعر سعدی را شاعر دیگر افغانی، محمد حسن متخلص به شامل (متولد در سال ۱۲۳۸ م.ق) نیز اقتفا کرده است:

کو چون رخ ز بیابیت یک گل به گلستانها
همچنان گلستان سعدی توسط محمد علی آزاد کابلی به نظم دری آورده شده است. (۴)

۱- دیوان سعدی بکوشش مظادر مصفا ص ۳۵۱.

۲- دیوان طرزی ص ۳۲. غزلهای دیگر او که به اقتفای سعدی است در صفحات ۱۳۷، ۱۵۰، ۱۹۸.

۳۹۹ و ۵۳۲ دیوانش آمده است.

۳- آریانا دایرة المعارف طبع کابل ج ۳ ص ۶۰۸.

۴- تاریخ ادبیات دری تألیف محمد حیدر ژوبیل، طبع کابل ص ۱۰۲.

استاد خلیل الله خلیلی، شاعر و دانشمند معاصر افغانستان نیز در گلستان آثار افصح المتکلمین سعدی شیرازی سیر نموده اند. در دیوان استاد بیتی از آن گوینده بزرگوار چنین شرح و تفسیر شده است:

خانزاده توانگر

تاخویش را پناه دهد زیر خیمه یی
صد خانمان غمزده را بی پناه ساخت
تایک کلاه وار ستاند نمذز خلق
صد طفل را بجور و ستم بی کلاه ساخت
«منعم به دشت و کوه بیابان فقیر نیست
هر جا که رفت خیمه زد و بارگاه ساخت» (۱)

استاد خلیلی که به بزرگان علم و ادب قدر می نهند و از مقام رفیع آنان چه در نوشته های سودمند و چه در اشعار دلپذیر خویش یاد میکنند، در وصف شیخ سعدی به اسلوب قصیده مرآت الصفای خاقانی شروانی یک قصیده غرا سروده اند. اینک چند بیت از آن قصیده را نقل میکنیم:

«... دل عارف چه باشد مشرق فیض خداوندی

(۲) بویژه حضرت سعدی امیر ملک آگاهی
که صد خورشید بیرون تا بد از طرف گریانش

که میباید سخن بر خویش از تعظیم عنوانش
صیفر عرش می آید ز گلبانگ نی کلکش
نسیم خلد می خیزد ز گلهای گلستانش
خوشا آرامگاه حضرت سعدی که میساید

فلک پیشانی تعظیم را بر خاک ایوانش
ثنا خوان سنائی را ثنای شیخ می زیبند

که سعدی چون سنائی گشته خضر راه عرفانش...» (۲)

۱- دیوان خلیلی چاپ کابل ص ۶۶. ۲- ایضاً ص ۳۳۷. ۳- در این کتاب...

ابراهیم خلیل شاعر افغانی در وصف آرامگاه سعدی قصیده یی به همان وزن

سروده است. (۱)

گویند گان افغانی نه تنها به اقتضای سعدی اشعاری سروده اند ؛ بلکه به

تخمیس اشعار وی نیز مبادرت جسته اند. درین خصوص میتوان از ملك الشعراء

استاد بیتاب (۲)، سالک چاه آبی، محمد حسین شهید، محمد رحیم الهام، استاد پوهنچی ادبیات

پوهنتون کابل و دیگران نام برد. مخمس ذیل از شاعر اخیر الذکر بر غزل سعدی شیرازی است:

دلبر خوشست دلبر دلجوی خوشتر است الفت خوشست بامه خوشروی خوشتر است

دیدن خوشست بر گل خوشبوی خوشتر است عشرت خوشست بر طرف جوی خوشتر است

می بر سماع بلبل خوشگوی خوشتر است

خورشید چون مطالطه گیرد کتاب صبح نرگس نگاه خویش کند تر به آب صبح

شبم پیر گ لاله فرستد سحاب صبح عیش است بر کنار سمتر از خواب صبح

نی در کنار یار سمنبوی خوشتر است

از زلف خود عروس فلک چون گره گشاد دینار خور ز مشت شب اندر افق فتاد

بانگ سحر خروس چو بر کنج بام داد خواب از خمار باده نوشین بامداد

بر بستر شقایق خود روی خوشتر است

هر چند چون بساط ارم گشته دشت و کوی پر گشته کوه و جنگل و وادی زرنگ و بوی

با عطر کرده لاله سرو روی شتشوی روی از جمال دوست بصره مکن که روی

در روی هم نشین وفا جوی خوشتر است

بلبل مدیحه گوی جمال سبو مباح مینا غریق قلقل جام و سبو مباح

شاعر ثنا گر صفت زرنگ و بو مباح آواز چنگ و مطرب خوشگوی گو مباح

مارا حدیث همدم خوشخوی خوشتر است

۱- مجله عرفان کابل.

۱۳۳۰ سال ۱۷ و ۲۰۲.

۲- دیوان بیتاب. طبع کابل سال ۱۳۳۰ من ص ۱۷ و ۲۰۲.

گر سوسن است در صفت باغ تر زبان
گر سنبل است جانب گلزار موکشان
گر غازه است بر رخ سوری ضیافشان
گر شاهد است سبزه در اطراف گلستان
بر عارضین شاهد گاروی خوشتر است

کن عندلیب شاخ بشاخ سمن تلاش
دلبر بیباغ میرسد از دل بگو نشان
طوطی بجام شیر صنوبر شکر پباش
گو چشمه آب کوثر و بستان بهشت باش
ما را مقام بر سر این کوی خوشتر است

آنانکه دیده اند به دیمه جفای خار
شاید کنند قدر گل و لاله در بهار
مارا درون سینه ز داغست لاله زار
سعدی جفا نبرده چه دانی بقدر یاز

تحصیل کام دل به تکاپوی خوشتر است (۱)

ترجمه آثار سعدی بزبان پښتو:

۱- بوستان دپښتو : زرغونه دختر دین محمد کاکر از اهالی پنجوایی قندهار، بوستان سعدی را به زبان پښتو ترجمه کرد و نام آنرا «بوستان دپښتو» گذاشت. کار ترجمه در سال ۱۳۰۳ ه. به پایان رسید. از ترجمه زرغونه جز ابیاتی باقی نمانده است. (۲)

۲- گلدسته : این کتاب ترجمه گلستان سعدی است بزبان پښتو، مترجم یکی از شاعران مقتدر پښتو موسوم به عبدالقادر خټک است. وی در نظم و نثر تألیفاتی دارد و شعر و نثر او مانند آثار پدرش خوشحال خان خټک پراز مزایای ادبی است. عبدالقادر در سلسله تصوف داخل و مرید شیخ سعدی لاهوری بود. بدین لحاظ در شعرش رنگ تصوف نمایان است. عبدالقادر، نظم گلستان را به نظم پښتو و نثر آنرا به نثر پښتو ترجمه کرد. عبدالقادر برین ترجمه مقدمه‌یی هم نوشت. لیکن مقدمه

۱- روز نامه انیس کابل سال ۱۳۳۴.

۲- روز نامه انیس کابل سال ۱۳۳۴.

۳- پښتنی میرمنی، تألیف عبدالرزاق بینوا، کابل سال ۱۳۲۳ ص ۶۹. پښتنی میرمنی - ۲

او با آن سعدی تفاوتی دارد. یعنی در آن ضمناً از وضع غیر عادلانه حکومت عصر عبدالقادر سخن رفته است. درین ترجمه مزایای ادبی گلستان سعدی حفظ شده است. مثلاً این حکایت گلستان: «حاتم طائی را گفتند که از خود بزرگ همت تر در جهان کسی دیده ای یا شنیده ای؟ گفت: بلی. روزی چهل شتر قربان کرده بود هم امیران عرب را، بگوشه صحرا بی برون رفتم و خار کنی را دیدم پشته‌یی خار فراهم آورده، گفتمش بمهمانی حاتم چرا نروی که خلقی بر سماط او گرد آمده اند. گفت: هر که نان از عمل خویش خورد. منت حاتم طائی نبرد. حاتم انصاف داد که من او را بهمت و جوانمردی از خود برتر دیدم.» را چنین ترجمه کرده است:

«حاتم طائی چاو پو بنتیده چه له خانه دهم بلند همت خوک لیدلی دی یاارویدلی دی وی ئی یو ورخ می خلوینست او بنان ذبح کری وو امیران دعبو او فقیران بللی وو ناگاه می په صحرا یوخار کش ولیده دلر گیو گیدی پرسر ورته می ووی چه په مهمانی دحاتم ولی نه ورزی خلق پری جمع شوی دی دعوت ئی عام کری دی وی ئی:

هرچه خوری د خپل محنت روتی خه به کاندی د حاتم داوین بوتی
هغه شخص په خوانمردی ترخان هک ولیده. (۱) این ترجمه در سال ۱۱۲۶ هـ. به اتمام رسیده و در سال ۱۹۶۱ م. در پشاور چاپ شده است.
۳- ترجمه و شرح گلستان بزبان پښتو توسط نقیب احمد دیو پندی نیز صورت گرفته و این ترجمه در لاهور بطبع رسیده است.
۴- امیر محمد انصاری نیز گلستان را به پښتو در سال ۱۲۲۷ هـ. قدسی ترجمه

کرد. يك نسخه خطی این ترجمه متعلق به موزه بریتانیاست. در كتلاك نسخ خطی

۱- گلستان، طبع پشاور، صص ۱۶۳ - ۱۶۴. ۱۱۶۱ هـ. کابل: پاپوس، ناشر: بی‌شنه - ۷۰

۲- گلستان، طبع پشاور، صص ۱۶۳ - ۱۶۴. ۱۱۶۱ هـ. کابل: پاپوس، ناشر: بی‌شنه - ۷۰

پښتوی آن موزه، راجع به ترجمه مذکور شرح مختصری داده شده و راورتی آنرا يك نسخه نادر خوانده است. (۱)

چاپ آثار سعدی در افغانستان:

۱- چاپ عکسی بوستان: این چاپ از روی يك نسخه قلمی بوستان، بخط میر عماد حسینی که فعلا نسخه مذکور متعلق به کتابخانه عامه کابل است، در زمان سلطنت امیر حبیب الله خان سراج المله والدين (۱۹۱۹-۱۹۰۱ م.)، فراهم شد. در مقدمه چاپ عکسی که امضای سراج المله والدين در ذیل آن مزین میباشد؛ راجع به نسخه خطی بوستان و چاپ آن چنین آمده است: «این گنجینه... بوستان افصح الشعراء واملح العرفا حضرت شیخ مصلح الدين سعدی شیرازی است که بخط زیبا نمط خطاط معروف و استاد شهیر میر عماد الحسينی در سنه یکهزار و دوازده هجری قدسی تحریر یافته، دستیاب حضور ما گردیده و خوش نویسان فاضل و خطاطان کامل دارالسلطنه کابل که دانای قواعد خطیه و شناسای خطوط اساتید قدیمه بودند نیز حکم فرمودند و آنرا خط میر عماد گفته... فرمان کردیم که پنجمصد نسخه در مطبعه ماشین خانه دارالسلطنه کابل بذریعه صنعت زینگو گرافی... چاپ شود» (۲).

۲- چاپ حروفی بوستان: این چاپ بفرمان اعلیحضرت غازی محمد نادر شاه شهید در جوزای سال ۱۳۱۱ ه. ش. در مطبعه عمومی کابل از طرف انجمن ادبی کابل به تصحیح شاعر شهیر مستغنی کابلی در ۱۲۹ صفحه صورت گرفت. این کتاب در حقیقت «منتخب بوستان» نام دارد و از روی نسخه «منتخب بوستان» که در سال ۱۸۷۶ م. در مطبعه سنگی لندن چاپ شده بود؛ بطبع رسیده است. منتخب بوستان حاوی ۲۹۷۲ بیت میباشد (۳). افزون بر این آثار سعدی و حافظ از طرف ناشرین مابارها در مطابع مختلف بچاپ رسیده است.

۱- کتلاک نسخ خطی پښتو توسط بلو مهارت و میکیزی، لندن ۱۹۶۵، ص ۱۲۶. منتخب بوستان، ص ۲۵.

۲- مقدمه بوستان، چاپ عکسی، کابل.

۳- منتخب بوستان، چاپ کابل سال ۱۳۱۱، مقدمه، ص ۶۲۱. منتخب بوستان، ص ۱۰.

اشك تماشا

دارم از باده غم ساغر صهبا لبریز
دیده از اشك و دل از خون تمنا لبریز
نتوان زد مژه بر هم که بنظاره تو
چشم آینه ام از اشك تماشا لبریز
جز دو رنگی نتوان یافت ز ارباب جهان
بود این باغ زبوی گل رعنا لبریز
لامکان نیز پراز پرتو مهر رخ اوست
نیست زین نور همین وسعت دنیا لبریز
باده کو، نشه کدامست که در محفل درد
سینه ما بود از قلقل مینا لبریز
بگذر از خویش اگر جلوه او میخواهی
بود این خانه هوایش زمن و ما لبریز
خار در دیده دشمن که مرا در ره عشق
از گل آبله شد باغ کف پا لبریز
گل نه تنهاست خریدار تو یا مشت زری
بود از نقد گهر دامن دریا لبریز
نیست بیجا به چمن مستی بلبل عاجز
از می رنگ بین ساغر گلها لبریز

عاجز افغان

دامان دعا

چند روزی از سر کوی تو پاخواهم گرفت
بعد از این از در گهت بیگانه گی خواهم گزید
سالها خون گریه خواهم کرد از دست تو من
خویش زایک چند هم رنگ شرز خواهم نمود
تا کنم آشفته تر زلف پریشان ترا
انتهای الفت را تا بداند عالمی
از هوا داران گلزار سر کویت نهان
باتو ای بت بنده را امروز جای حرف نیست
عمرها تن در جفایت داده ام آگاه باش
در هوایت چون غبار افتان و خیزان میروم
گر خدا خواهد حساب نامرادی ندیم
باز ازین گلزار چون شبنم هوا خواهم گرفت
باتو ظالم خویش را نا آشنا خواهم گرفت
انتقام خود بدین رنگ از حنا خواهم گرفت
در دل سنگت بدین تقریب جا خواهم گرفت
در شب تاریک دامان دعا خواهم گرفت
شرح بیداد ترا از ابتدا خواهم گرفت
همچو بوی گل سراغت از صبا خواهم گرفت
اجر خود فردای محشر از خدا خواهم گرفت
بگر تو ظالم عاقبت مزد وفا خواهم گرفت
تابه بینم دامن وصلت کجا خواهم گرفت
از تو ای سر دفتر جور و جفا خواهم گرفت
ندیم کابلی

نوشته داگتر محمد فضل بنو دانی

حرف آینه

آنچنانم که فلک گم شده راز من است
 بسکه دل بسته صیاد شدم پنداری
 ضعف در پرده به بالیدن من میکوشد
 تا بخود دیده کشودم نفس از یادم رفت
 همیشه دیال و پر آینه راز دلیم
 همت اندیشه ام از علم و ادب دست تهی است
 همت سرپلی

مکتب دوم خیاور ملای...
 سلطان سحر نقاشان و هنرمند شهر زمان...
 وزیر دانشمند و هنر پروری چون امیر علی شیر نوری...
 هنر یکتا رسید و بنا بر اهمیت هر آنروز کیفیت او کتب مصرع منقح الطین

سر و آزاد

گل اند می که بودم کشته حسن خدا دادش ز گل اند می که بودم کشته حسن خدا دادش

بداد من رسید اما فغان از دست پیدادش

ادب پر ورده عشق بتان را نامه لازم نیست

بهر جا بر گک رنگین بود دادم در کف بادش

دل از فرط غضب خون میشد و چیزی نمیگفتم

که میدیدم سخنهاى شبانگه رفته از یادش

ز گرمی بوسه هایش آب میشد در دهان من

وزان شکر همی جوشید و می انگیخت فریادش

زدست قید و بستش عاقبت تصمیم بگرفتم

که دیگر من نخواهم هیچگاهی سر و آزادش

واله

نویسنده: دا کتر محمد افضل بنو وال

پرورشی مکتب مینیاتور در عصر تیموریان هرات

از نظر ادبیات

قرن نهم و اوائل قرن دهم هـ .

مطالبی که پیرامون این عنوان نگاشته میشود، موضوعیست از هنر نقاشی و مینیاتور سازی عصر تیموریان هرات که در دو بخش (دو مکتب) خلاصه میگردد.

مکتب اول نقاشی در دوره تیموری هرات، بتوجه شاهرخ میرزا، فرزندان و اقارب هنر پرور او چون: «باسینه میرزا»، «ابراهیم سلطان» و «اسکندر بن عمر شیخ» در هرات و شیراز، چون چمن شکوفان از گلهای زیبای بهاری آراسته شد و دیدگان دهر بر چمنستان پر از گل و مستیل هنر آنروز خیره ماند و انگشت حیرت بدنندان گزید و بتوجه آنان بود که نگارستان بزرگی پایه گذاری شد و گروه کثیری از نقاشان و سحر آفرینان زبر دست و چرب کار، گرد آمدند و با انگشتان هنر آفرین شان بر صفحه زمردین هری، در عالم رویاها و تخیلات و زمانی هم با توجه به عوالم طبیعی گلدسته های جاودان و زمینه سازی های فراوانی به ارمغان گذاشتند که امروز مایه ابهت و جلال و شکوه مظنن در عاتم هنر و زیبایی است.

مکتب دوم مینیاتور سازی، در عصر سلطان حسین بای قره و با طلوع آفتاب سلطان سحر نقاشان و هنرمند شهیر زمان (کمال الدین بهزاد هروی)، و بحمايت و سرپرستی وزیر دانشمند و هنر پروری چون امیر علی شیر نوائی، روح تازه تری یافت و این هنر بکمال رسید و بنا بر اهمیت هنر آنروز کافیت از کتاب مصور منطق الطیر

عطار، کار مکتب هرات اسم برد که با داشتن چند صفحه مینیاتور، سه چهار سال قبل بمبلغ معادل ۴ میلیون افغانی بفروش رسید و فعلاً قسمیکه اطلاع بدست است، کتاب مزبور در موزه تروپلوتن نیویارک محافظت میشود.

نگارنده تصاویر عکسی آنرا در مجله منتشره آن موزه که مخصوص این کتاب بوده، ملاحظه کرده است و بنابراین بجا بوده که امپراتور کبیر گور گانی (بابر) در کتاب مشهور خود (بابر نامه) هنگام دیدار از هرات تعریفات و توصیفات بنماید و آنجا را «بهشت پر نقش و نگار آسیا»، بخواند و همچنین است بقیه توصیفات و گفته ها در باب شهر شهیر هرات و در باب هنر آروزهرات که در مباحث بعدی در آن باب تفصیلات مزید ارائه خواهد شد.

نگاهی به عصر تیموری در هرات

عصر درخشان تیموری به جانشینانش (شاهرخ، باسینقر، ابراهیم سلطان و اسکندر بن عمر شیخ) ارتباط میگیرد. درین عصر نظام سیاسی برای بوجود آمدن یک امپراتوری مقتدر گور گانی که مبتنی بر مراکز گوناگون بود، اساس یافت. حملات تیمور در سال (۱) ۷۸۲ (۱۳۸۱ م.)، آغاز شد و شهرهای «تبریز»، بغداد بترتیب در سالهای (۱۳۸۶-۱۴۰۱)، فتح گردید. این مرد فاتح و جهانگیر، مشوق صنعت و ادبیات بود. وی بعد از جهانگیری شروع به ساختن ابنیه رفیعه کرد و عدد زیادی از معماران و صنعت گران را از ممالک مفتوحه «به سمرقند» پایتخت خود فرا خواند. شهر هرات در آنوقت از بزرگترین شهر های آسیا محسوب میشد. این شهر آباد و پر گنجینه، باشکوهترین دوران خود را میگذرانید. درین دوره کاروانهای تجارتي بکشور های مجاور آمد و شد داشتند، مال التجاره و انواع محصولات میان شان رد و بدل میشد. علما، دانشمندان

۱- رهنمای صنایع اسلامی تألیف دکتر م. س. دیماند، ترجمه عبدالله فریار ص ۵۳، چاپ تهران، و نیز رجوع شود به ص ۴۲ التصویرفی الاسلام عندالفرس تألیف دکتر ذکی محمد حسن مصری چاپ قاهره.

هنرمندان در هر پیشه و حرفه بقدر کافی موجود بود.

آبادی و سرسبزی این سرزمین دیده را خیره میکرد. ازین شهر تاریخی چنانکه گفته میشود در «اوستا»، و نیز در مأخذ و کتابهای معتبر «هخامنشی» و «یونانی» ذکرهای مفصل رفته است.

شهر هرات در سال ۵۶۱۸. بدست اعتساف چنگیزیان منهدم و مستأصل گردید.

«تولسی»، پسر چنگیز خان این شهر را بسال (۱۲۲۲ م.) فتح کرد و ساکنان آنجا را از دم تیغ بکشید و آبادیها را بخاک سیاه نشانید، ولی اندک زمانی سپری نشده بود که بار دیگر همای اقبال و سعادت بر فضای این خطه کهن بسال گسترده و رونق بر باد رفته آنها باز گرداند.

یکی از تاریخ نویسان گفته است: «از مرغزار و سنگستان هیچ جای نماند که باغستان و گلستان نگشت. تمام صحراها توسط کندن انهار و جویها دوباره زنده شد».

شاهرخ در زمان زندگی تیمور بر خراسان حکومت میکرد، و چون او در گذشت، خود جانشین امپراتوری پدر شد و هرات را مرکز حکومت برگزید.

و آنگاه به خرابیها و ریختگیهای پدر پیوند زد و نیز اعیان و اشراف را در ساختن آبادانی و عمارات تشویق و تحریض مینمود. شاهرخ شهر یسار رشید، دانای توانا بود که در عهد او آرامش و امنیت در سراسر مملکت پهناورش حکمفرمایی داشت (۱).

«شاه رخ آن شاه قضا قدرت اسلام پناه آنکه در بیسه شاهی زده سر پنجه شیر زد بفر دوس برین خیمه بدان لحجه و گفت ماند تاریخ ز مادر همه عالم شمشیر» (۲)

• بنابر روایت انسکلوپیدیای اسلام نام هرات در «اوستا Haroya یا Harac، آمده است.

•• روایات تاریخ دانان یونان راجع به بنای شهر اسکندر، در روایت «آریامویه» از داستانهایست که

بطلیموس، جغرافیه دان یونانی تحت عنوان Aria-mropolis، نام میبرد.

۱- التصوير فی الاسلام عند الفرس تألیف دکتر ذکی محمد حسن مصری ص ۴۲

۲- تذکره دولت شاه سمرقندی ص ۳۷۷.

یا :

خاقان اعظم کاسمان بوسد زمینش هر زمان
 جمشید افریدون علم اسکندر دارا حشم
 خورشید طلعت ماهرخ خاقان عالم شاهرخ
 شاهرخ در مدت ۴۳ سال (۸۰۷، ۸۵۰)، حکمروایی خود خدمات بس ارزنده
 ای به کشورش (افغانستان) انجام داد، که نمونه هایی از آن فعالیتها را امروز در
 شهرهای «هرات»، «مرو» و «مشهد»، میتوان مشاهده کرد. (۱)
 به همه حال اولاده تیمور و خانواده او در احیای صنایع مستظرفه، خاصه شعر
 موسیقی و نقاشی و مینیاتور، کوششهای قابل وصفی نمودند و چون خود آنان درین
 رشته ها ذوق سلیم و طبع رسا داشتند، در حمایت و سرپرستی از هنرمندان
 و مسایه گذاری از آنان سخت میکوشیدند، در زمان شاهرخ، علایق و ارتباطات فرهنگی
 میان سرزمینهای تحت امپراتوری تیموری و خاور دور، باعث برآن شده است که
 هیئت های علمی و ثقافتی میان شان تبادل شود و از مزایای هنری و علمی یکدیگر

۱- مطلع السعدین و مجمع البحرين، کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی به تصحیح محمد شفیع چاپ
 لاهور، ص ۹

• شاهرخ میرزا، باسینقره میرزا، الغ بیگ، ابوسعید، سلطان حسین میرزای بلخ را در خراسان (قدیم)
 ظهر الدین بابر، همایون، جلال الدین اکبر، شاه جهان، جهانگیر، اورنگ زیب در هندوستان حکمروایی
 کردند ص ۳۷۷ تذکره دولتشاه.

(۲) درینجا من حیث ارتباط، این چند بیت در وصف اولاد تیمور که از صفحه ۱۴ ببعده تاریخ روایات
 الجنات فی اوصاف مدینه هرات تألیف معین الدین زمچسی استنفراری آمده است، درج میگردد:

ز اولاد تیمور خان صحن گیتی نخواهد تهی گشت تساروز محشر

از آن اصل طاهر فرع زاید که آید زیشت غضنفر غضنفر

شهنشاه اسلام شهسرخ بهادر که از عدل او گشت گیتی منور

شهنشاه الغ بیگ و سلطان ابراهیم که هستند شایسته تخت و افسر

مستفید شوند، بنابراین در حدود سال ۸۳۳ هـ. (۱۴۲۰ م.) (۱)، يك هیئت فرهنگی به «چین» مسافرت کرد. و این هیئت به رهبری «غیاث‌الدین خلیل» مامور شده بودند که در مسیر راهشان هر آنچه را مشاهده میکنند، مورد بررسی تام قرار دهند، غیاث‌الدین آنرا بوجه احسن انجام داد. و کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی او صاف او را در کتاب خود، مطلع السعدین در قید ۲۶۷ صفحه با اظهارات قابل ملاحظه‌ای ارائه داشته است. و لذا بعید نیست که غیاث‌الدین مزبور در بازگشت خود برخی از هنرمندان چینی و یا آثاری از تصویرهای شانرا با خود آورده باشد. و این بعلتی است که هنر و تصاویر چینی از قدیم الایام درین سرزمین معروف بوده است. و وقتی که هنر تصویر را در مکتب هرات مشاهده میکنیم، عوامل واضح تأثیر صورتهای چینی در آن بنظر میخورد که در فصول آینده از آن بحث میشود. بهر حال هرات در عصر شاهرخ و زانش (گوهر شا دآغا)، از بزرگترین مراکز علمی، هنری، ادبی و سیاسی آن عصر محسوب میگردد و مصادف بود با دوره رنسانس در اروپا. چنانکه «فلورانس»، در غرب مایه ابهت و جلال و نام بهشت آراسته از هر علم و فن یافته، هرات نیز بسان آن در شرق مانند ستاره تابان و درخشان در فضای فضل و هنر تافته بود. و بطور خلاصه میتوان گفت که این همه ترقیات و نهضت‌ها از شاهرخ شروع و تا آخر سلطنت شاه سلطان حسین میرزای بایقرا بر دوام بوده است و «حافظ ابرو» در کتاب جغرافی خود در سروده‌ای چنین میگوید:

در خراسان هرا بهشت برین شد بر عهد معین دولت و دین

شاهرخ پادشاه هفت اقلیم خلد الله ملکه آمین

تاریخ نویسان عصر تیموری به تعریفات از هرات پرداخته و گفته اند، هرات بعد

از سمرقند، یکی از پایتخت‌های پرزرق و برق علمی، ادبی، هنری و همچنان

کانون بزرگ هنر مینیاتور گردیده است و زمانیکه «بایسنقر میرزا»، از طرف پدر (شاهرخ)، حاکم مطلق بر اقلیم هرات خوانده شد، اساس يك کتابخانه بزرگ، دارالفنونها، و هنرستانها را گذاشت و نیز يك «اکادمی» که در آن چهل تن از نقاشان، مهندسان و سایر هنرمندان استخدام شده بودند، تشکیل گردید. و صدها مصور، مذهب، خطاط و مجلد در آن محل گرد آمدند و بکارهای تصویر و تذهیب مشغول گردیدند، بنابراین درین عصر بود که هنر نقاشی و مینیاتور روح تازه ای یافت و از امتیازات بس بزرگ هنری برخوردار شد. پیوسته باین مباحث که عصر تیموریان هرات را احتوا میکنند، لازم می آید که از آن آزاده مرد هنرمند، هنر پرور و ادب دوست (بایسنقر میرزا پسر شاهرخ) ذکری بمیان آید، تا از آنهمه خدمات و مجاهدات ارزنده و قابل قدر وی در ساحت هنر، ادب و فرهنگ هرات آروزادای حق شده باشد.

باسینقره، پسر شاهرخ نوه تیمور پادشاه خوش طبع و سخن پرور بود، خط را نیکو مینوشت نقاشان و هنرمندان پروانه وار به اطرافش گرد می آمدند و بتوجه او بود که مجمع هنری بزرگی در آنروز گار تأسیس شد. باسینقر مؤسس و بانی زیباترین کتاب نویسی در زمان خود محسوب میشده است، و بجاست که او را از بهترین کتاب دوستان جهان بشمار آرند.

مدرسه معروف هنری هرات تحت حمایت و سرپرستی او، قوام یافت و صدها مصور خطاط و نقاش به تذهیب و به استنساخ کتب معتبر مشغول شدند. باسینقر، در تشویق و ترغیب مذهبان که سازندگان بهترین هنرهای تذهیبی آنروز بودند، مسامحه نمی کرد و دایم خواسته است که باین تشویقات و ترغیبات شاهانه خود، راه تذهیب کاری مرقعات و مخطوطات خود را فراهم کند (۱). مورخ کبیر، خواند میر در تاریخ معروف

• تاریخ وفات در مطلع شنبه جمادی الاول ۸۳۷ هـ. است و در آنوقت عمر وی ۲۵ سال بوده است.

۱- تذکره دولتشاه سمرقندی ص ۲۹۱ و نیز رجوع شود به ص ۹۴ الفنون الایرانیه و ص ۵۶ تذکره

خود میگوید: «باسینقر با وجود حشمت و جلال دستگاه سلطنتی و اشتغالات امور مملکتی و حکمرانی هیچگاه در تعظیم و تجلیل اصحاب فضل و کمال اهمال نمی فرمود و آثار شانرا به نوازش های شاهانه و ملو کانه بهره ور مینمود. باسینقر خود به کمالات عالی فن و هنر آراسته بود و در خطوط متداوله خاصه در خط ثلث یگانه زمان و نادره دوران محسوب میشد (۱)». باغ سفید هرات اقامتگاه او بود. در آنجا اجتماعی از هنرمندان دانشمندان، شاعران و نویسندگان تشکیل میشد. وی برای بار اول يك نسخه از شاهنامه فردوسی را بدست آورد و بر آن مقدمه ای نوشت که بنام مقدمه باسینقری معروفست. درین خصوص میتوان اظهار نظر کرد که شاهنامه باسینقری در هنرستان عهد باسینقر تهیه و تنظیم گردیده و خطاط معروف «جعفر باسینقر»، خوش نویسی آنرا به عهده داشته و در سال ۱۴۳۰ م. به پانان رسانیده است. و از آن غالب نسخه ها بیرون نویس شده و در عده ای از کتابخانها و موزه های معتبر دنیا نگاهداری می شود. یکی از آن نسخه های مخطوط مذهب و مصور و بدون عیب، همین حالا در موزه قصر گلستان تهران در ایران محافظت میگردد (۲).

مکتبهای هنری عصر تیموری

در میان مکتبهای هنری دوره تیموری مکتب هرات در قرنهای (۸ و ۹ ه. ق.) (۳) بطرف ضعف و نقصان رفت و در آنوقت شهر «سمرقند» یکی از مراکز مهم هنر تذهیب در عصر تیمور بود. تیمور در سال ۷۷۱ ه. ق. (۱۳۷۰ م.) آنجا را مقر حکومت خود برگزید و در آن هنرمندان، خاصه کسانی را که به هنرهای زیبا آشنایی داشتند، گرد آورد. درینوقت شهرهای «تبریز» و «شیراز»، نیز از مراکز مهم هنرهای تزئینی محسوب میشدند.

۱- بنقل از پیدایش خط و خطاطان میرزا عبدالمحمدخان ص ۴۳

۲- تاریخ فرهنگ ایران، دکتر عیسی صدیق ص ۹۱

۳- الفنون الایرانیه فی العصر الاسلام، دکتر ذکی محمدحسن مصری ص ۹۳ سال ۱۹۴۰

تصاویر مربوط به شهر «سمرقند» خیلی نادر و کمیاب است و شاید ما نتوانیم آثار هنری بیشتری بدان نسبت بدهیم، مگر اینکه نقش‌ها و رسم‌ها و آثار مستقل نقل شده از نمونه‌های چینی و آنچه غالب اوقات بارنگ سیاه چینی نوشته شده است. بعضی از این آثار خیلی بروشهای هنری چینی شبیه می‌باشد، که مشتمل است «برتمثل‌های جانوران، پرندگان حقیقی و پرندگان موهومی». و نیز برخ زیادی از این آثار در مورد موضوعات فلکی و نجومی است. شهر تبریز در سال ۸۷۲ و ۸۹۰ (۱) در مقابل قبائل ترك تسلیم شد و اما از مزایای هنری مکتب جلایریان برخوردار بود. و آن آثار هنری که میتوان آنرا درین عصر به تبریز نسبت داد، صورتیست در دو صفحه که در مجموعه «کیفور کیان» در نیویارک موجود است و شاید همان اثری باشد که در صفحات اول شاهنامه بنظر می‌آید و در آن مجلس سرور و شادمانی را در باغی نشان میدهد که تیمور و بعضی از مردان بزرگ دولت و خادمان او در آنجا حضور دارند. باقی صفحات مصور که در پایان قرن ۸ هـ (۱۴ م.) کار شده مشتمل بر زیورهای فراوان و روشهای هنری است که در قرن بعد از آن با مهمترین مشخصات در مکتب هرات بوجود آمده است. و بهترین این روشهای هنری، منظره‌های گل و گیاه، شکوفه و آثار فصل بهار است و همچنان منظره‌های که مشتمل بر کوهها و تپه‌های رسم شده بر شکل اسفنج می‌باشد. هنرمندان درین عصر توانسته‌اند با ایجاد نسبتهای معقول از لحاظ صورت بین اشخاص برسند، نسبت اشخاص با آنچه از مناظر و ساختمانها در پیرامون آن بکار بسته شده است، بسیار شایسته و بجاست و اما فرق بین برگزیده‌های دو مکتب تیموری پیشرو یعنی «هرات» و «شیراز»، پیوسته پوشیده بوده ولیکن بطور کلی میتوانیم بگوییم که مکتب شیراز، پس از مکتب هرات به عصر پشین وابسته و مرتبط است. تصاویر یکه در آن گلها، شکوفه‌ها درختان کوچک و گیاهان نشان داده میشود، از مهمترین تصاویریست که درین مکتب کار شده است و از آنجمله است،

کتاب مصور خطی کلیله و دمنه که هم اکنون در موزه قصر گلستان تهران محفوظ بوده و بحکم محکم کاری تصاویر طبیعی خود ممتاز میباشد، نسخه مزبور با اکتساب عنصر های چینی در مشابهت بانسخه مصور خطی «کلیله و دمنه» کار هرات محفوظ در توپ قاپو استانبول جای هیچگونه شك را باقی نمیگذارد. در اینکه این نسخه کاملاً شبیه آن نسخه خطی باشد اما اختلاف جزئی که دارند در اینست که در نسخه مصور استانبول سبزی و خرمی طبیعت بیشتر محسوس بوده و چهار صفحه از صفحات مصور کلیله و دمنه تهران که در جلد پنجم کتاب «آثر آپهام پوپ»، به صورت رنگین چاپ شده است که میتواند از قشنگترین تصاویر این کتاب باشد.

صفحات مصور کار مکتب هرات

نسخه مصور گلستان سعدی مؤرخ بسال (۸۳۰) (۱) که هم اکنون در یکی از مجموعه های هنری در خارج نگهداری میشود، متعلق است به کتابخانه باسینقری هرات و کاتب آن «جعفر باسینقر» میباشد. این نسخه چنان خصوصیات ارزنده یی را در عالم هنر داراست که مکتب هرات را از سایر مکاتب هنری جدا و متمایز می گرداند، مینیاتورهای مزبور با داشتن رنگهای گرم و روشن، سبک تزئین رابطه و تناسب متن باصفحات، آزادی حرکات اشخاص و سایر خصوصیات دیگر از نسخه های مصور مربوط مکتب شیراز تفاوت خاصی میرساند.

يك صفحه مصور از شاهنامه محمد جوگی که بسال ۸۴۴ ه در هرات کشیده شده، در آن صحنه جالبی دیده میشود. یعنی در آن صفحه مصور ملاحظه خواهند نمود که هنوز سردشمن قطع نشده، فواره های خون از گردنش جاریست. تپه درین شکل طلائی رنگ، صخره ها و ابرها چینی نما، افق محدود و آسمان آبی میباشد. و باید گفت که این شکل يك شکل کاملاً مصنوعی بوده و کمتر از طبیعت

۱- به صفحه ۹۱ نقاشی های ایران نوشته Albert Skira چاپ لندن سال ۱۹۶۱ مراجعه شود.

تقلید شده است و نیز اینگونه تصاویر از خصایص هنری نیمه اول قرن نهم هجری بوده که در صدر بحث بان تماس حاصل شده است. تصویر دیگری منسوب بمکتب هرات که هم اکنون در مجموعه هنرهای زیبای پاریس محفوظ است، عبارت میباشد از ملاقات همای و همایون در باغ قصر شاهی پیکنگ در چین، که درین تصویر ابداع مقرون به حقیقت و زیبایی و وفق دادن بین اجزا و قدرت کامل بر تعبیر از عواطف و افکار نمایانست (۱). در موزه متروپلوتین نیویورک يك صفحه از مینیاتوریکه بسال ۸۵۱ هـ (۲) کار شده، خسرو را در حال تماشای آب بازی شیرین نشان میدهد. درین صفحه تفاسست ریزه، کاری ودقت کار نقاشان هرات بخوبی آشکار میشود.

از جمله تصاویر دیگریکه در موزه متروپلوتن جلب توجه میکند و در نیمه اول قرن نهم هـ در هرات کار شده است، صورتیست از رستم (پهلوان افسانه ای سرزمین ما) که مشغول گرفتن رخش خود است و در پهلوی او دوتا درخت بنظر میخورد که بر روش چینی کار شده و نیز بر فراز آن درختها پرنده ها در حال پرواز دیده میشوند و همچنان تصویر «کیکاووس»، و داستان بردن تخت او توسط دو پرنده قوی هیکل که در نهایت زیبایی و وقشنگی صحنه سازی شده است.

نا تمام

۱- رجوع به کتاب هنرافغانستان تألیف پروگدایچیکووا، تابنوی ۱۸۹ مسکو ۱۹۶۳ موجود در کتابخانه انجمن تاریخ افغانستان.

۲- بهمان کتاب مراجعه شود

ادب دری در سرزمین های دیگر

شاعران کشمیر

فانی :

شیخ محسن فانی در حدود ۱۰۲۴ / ۱۶۱۵ میلادی در کشمیر متولد شد. پس از تکمیل تحصیلات مقدماتی به هند و بلخ مسافرت کرد. و بعداً به کشمیر برگشت و در همان جا به سال ۱۰۸۱ / ۱۶۷۰ - ۷۱ پدرو دحیات گفت. فانی علاوه از دیوان، چهار مثنوی نیز سروده که عبارتست از:

۱- ناز و نیاز

۲- میخانه

۳- مصدر الآثار

۴- هفت اختر

چسان بخلوت خود جا دهد حبیب مرا	که هست مرد مك دیده هم رقیب مرا
ز خاک تربت من لاله تا ابد روید	که شد ز روزازل داغ دل نصیب مرا
خیال روی تو تادیده را گلستان کرد	بشاخ هر مژه جا کرد عندلیب مرا
زتار زلف تو تشخیص نبض خواهد کرد	خبر ز عمر دراز ار دهد طیب مرا
بیاد قد تو از تربتم صنو بر رست	که زیر خاک نداند کسی غریب مرا
هوای روی تو از بسکه برده ام در خاک	توان بصورت گل دید عنقریب مرا

سخن اگر چه بکرسی نشاندم ای «فانی»
ولی نداد کسی منصب خطیب مرا

غنی:

ملا طاهر شائی متخلص به غنی که بعقیده بعضی از تذکره نویسان بسال ۱۰۲۰ وبقول عده ای بسال ۱۰۴۰ تولد شده ، قسمت غالب زندگی خود را در کشمیر گذرانید ودرسال ۱۶۶۹ میلادی پدرود حیات گفته است .

جنونی کو که از قید خرد بیرون کشم پارا

کنم زنجیر پای خویشتن دامان صحرا را

به بزم می پرستان محتسب خوش عزتی دارد

که چون آید به مجلس شیشه خالی میکند جارا

اگر شهرت هوس داری اسیر دام عزلت شو

که در پرواز دارد گوشه گیری نام عنقا را

به بزم می پرستان سرکشی برطاق نه زاهد

که میر یزند مستان بی محاسب خون مینا را

شکست از هر درو دیوار میبارد مگر گردون

زرننگ چهره ماریخت رنگ خانه ما را

ندارد ره بگردون روح تاباشد نفس در تن

رسایی نیست در پرواز مرغ رشته برپا را

«غنی» روز سیاه پیر کنعان را تماشا کن

که روشن کرد نور دیده اش چشم زلیخا را

سالم:

محمد اسلم «سالم» هندو زاده بودو به دین اسلام در آمد، تاریخ تولد او معلوم

نیست ، اما بسال ۱۱۱۹ / ۱۷۰۸ - ۱۷۰۷ میلادی در کشمیر جان بحق سپرد. وی

معاصر غنی و شاگرد شیخ محسن فانی بود. دیوان سالم هنوز به چاپ نرسیده نسخه ای

از آن در کتابخانه بانکی پور (فهرست انگلیسی ج ۳ شماره ۳۸۰) موجود داست
و آن مشتمل است بر تقریباً هشت هزار شعر از غزل و قصیده و ترکیب بند و مثنوی .

مهرس از ساقی بز می که خورشید است جام آنجا
شود کامل هلال از يك نگاه ناتمام آنجا
بهار از جلوه داری آرزو در کوی او بنشین
تجلی را گل افشان میکند موج خرام آنجا
سینه مستی بکوی می فروشان رنگها دارد
نشد موج هوا تصویر فیض صبح و شام آنجا
پدای خم نه تنها سایه خمنا نه می رقصد
زهستی می جهد مهتاب هم از طرف بام آنجا
ببزم هر دو عالم صد قدح لبریز می بینم
دهد ساقی بدستم تا کدام اینجا کدام آنجا
مرو در صید گاه آن پری ای بوالهوس غافل
که چون آینه تصویر پر بشکست دام آنجا
به مسجد میروی مست شراب از بزم مازاهد
حرامت باد میگویی حلال اینجا حرام آنجا
قدم بردار چون پر کار در راه سبکرو حی
که سالک را بمنزل میرساند نیم گام آنجا
چو افلاطون نشین در سایه خم تاشوی کامل
که کار عقل ناقص میشود «سالم» تمام آنجا

توفیق :

نام او لاله جو و در شعر توفیق تخلص میکرد، تذکره نویسان تولد او را در سال
۱۱۰۹ / ۱۶۹۶ میلادی در شهر سرینگر می دانند و بسال ۱۱۹۸ / ۱۷۸۵ میلادی

(تاتارچه) تاتلا (Taatla) اسم (ج ف ك) نوعی از نباتیست که به اثر خوردن آن انسانها
 برای مدتی بمرض جنون و دیوانگی مبتلا میشوند ، بر علاوه این نبات بنام
 «کوزه بنگک» Koza bangak یاد میگردد. اصلاً خود رو بوده و میوه آن شکل کوزه را
 داشته که در بین آن تخمه ها قرار دارند .

نویسنده : عنایت الله شهرانی

لغات مستعمل در لهجه دری بدخشان

۱- تاتله Taatla اسم (ج ف ك) نوعی از نباتیست که به اثر خوردن آن انسانها
 برای مدتی بمرض جنون و دیوانگی مبتلا میشوند ، بر علاوه این نبات بنام
 «کوزه بنگک» Koza bangak یاد میگردد. اصلاً خود رو بوده و میوه آن شکل کوزه را
 داشته که در بین آن تخمه ها قرار دارند .

۲- تارتنك Taaratanək اسم (ج ف ك) عنكبوت ، جولاً .
 ۱- بدروازی جولك jolək گویند .
 ۲- (بفتح تاونون و سکون کاف عنكبوت را گویند - برهان) .

۳- تاران Taaran اسم (ج ف ك) و بدروازی تارون Taaron نوعی از رواش
 کوهی بوده و در بلندی های کوه ها یافت می شود .



۴- تاقین Taaqen اسم (ج ف ك) کلاه
 کلاهی باشد که بزرگسالان از بسالای آن
 لنگی (دستار) بندند و اطفال بدون لنگی
 بسر کنند.

این کلمه ترکی اکثر آدر بین تاجکها و لغت
 تاجکی آن (کله پوش Kalaposh) بین ترکی

زبانها معمول است.

۱- (تاقی - بکسر قاف ، کلاه - غیاث از لغات ترکی) - ۳۱

۵ - تاقین پاك پاك ویا تاقین چوچك Taaqenchochak اسم مرکب (ج ف دك) نوعی از بایهای محلی که باتاقین اجرا میشود .

۶ - قاقین چوك Taaqenchok صفت (جك) مشهور ، معروف و رو سرخ .

۷ - تالك Taalak ویا تلك talak (ك ج ف) ویدروازی (دوبند بازی) بمعنی نوعی از قمار معمولاً این عملیه در زمستان در ایام بیکاری صورت میگیرد، قسمی که توسط چار مغز نشان زده میشود .

۸ - تام تیشر Taamtayshar اسم فاعل ، نام پرنده ایست که دایم توسط نول خود بالای بامها را سوراخ و خرابی میکند - تر کسی وبمعنی بام سوراخ کننده .

۹ - تان Taan (ج ف ك د) تکه چکمن (چپن پشمی) ویا بالا پرش .

۱ - بسکون نون بمعنی دهان باشد که به عربی فم خوانند وبعضی اندرون دهن را گفته اند وتار را نیز گویند که نقیض پود باشد ورشته چند را هم میگویند که جولاگان از پهنا کار زیاده آورند وآنرا نسابند وضمیر مخاطب وجمع مخاطب هم است مثل : خود تان وهمه تان - برهان .

۱۰ - تاوه بریان ویدروازی تاوه بریون - (صفت) بریانیکه توسط تابه ساخته شود که بعضاً گوشت را نیز بدین طریق بریان کنند .

۱ - تاوه - خطیکه در وقت پاشیدن و یازرع در زمین ، کشیده میشود که بعدها جویچه های آب را تشکیل میدهند (ج)

۱۱ - تاي Taay اسم (ج ف دك) کره اسپ و کله تاي Kaltataay لقب قومیست از ترکها .

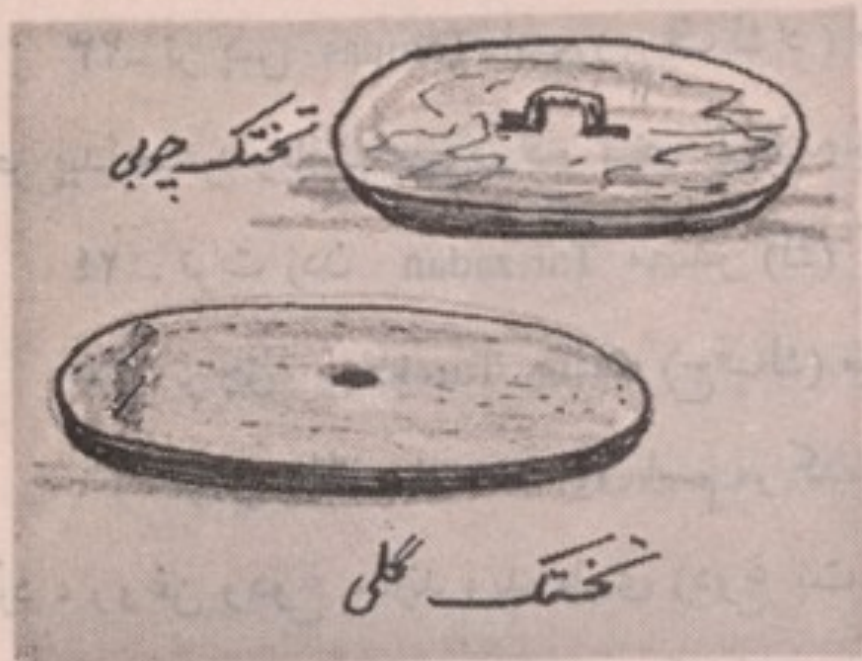
۱۲ - تايخر Taayxar مرکب (ك ج ف) کره خرو ویدروازی (کر ك Kark) نامند .

۱۳ - تپرساق Təpərsaaq (صفت) (ج و خاش) انسان ویا حیوانیکه چاق باشد .

۱۴ - تپس Tappas (ك ج ف) ویدروازی تپست Tappast صداییکه به اثر

افتیدن و زدن تولید میشود.

۱۵- تپل Tappal صفت (ج ف د ك) کنایه از شخص تنبل و بیکاره.



۱۶- تختک Taxtak اسم آله

(ج ف ك) آله ایست كه جهت

پوشانیدن روی دیگران و حفظ

گرمای تنور را از چوب و یا گل

بشکل دایروی ساخته میشود.

۱۷- تخساندن Təxsaəndan مصدر (ج ف ك) شپیلدن، جدا ساختن آب توسط

فشار دست از کالا، ریختن آب بشکل قطره قطره.

۱۸- تخلی Taxly اسم (ج ف ك) بره یکساله و بدروازی ثقیل. Təqly گویند.

۱۹- تخم پیاوه (Təxəmpiyaaau) اسم مرکب (ك د ج ف) شورباییکه عوض

گوشت، تخم مرغ داشته باشد. و این اصطلاح بعضاً بشکل جرجرك jərzərak

استعمال میگردد و جرجرك بشکل تصغیر مگر عام ولی تخم پیاوه خاص است.

۲۰- تخم جركنك Təxəmjarkənak حاصل مصدر با كاف تصغیر. نوعی از قمار

كه تخم را توسط لول دادن در روی زمین بطرف نشیب اجرا کنند. و این فعل توسط تخم های

شكسته نیز معمول باشد كه بنام غوژ ه غیلانك ghawzaqhaylaanak یاد میگردد.

۲۱- تربر Tarbər مصدر (ج ف ك) و بدروازی تربری Tarbəri بمعنی

دعای بد كه والدین هنگام نافرمانی دختران و پسران خود در وقت قهر و غضب استعمال

میکنند و معمول است بقطع کردن درختان سالم در موسم تابستان جهت تهیه کردن

مواد سوخت مثال: خدای جون تربریت کنه (خداوند ترا از بین ببرد).

۲۲- تربك Terbek اسم (ج ف ك) ملی کوهی و دشتی ترك های بدخشانی

- بنام (آتیم چگگ aatimchaq) یاد کنند و هم تربك بمعنی قسمتی از دروازه که بشکل مخروطی بوده و در قسمت ته دری وصل است، گفته میشود.
- ۲۳- تر پس Tərapas اسم (ج ف ك د) صداییکه از رفتار و حرکات گاو و خر پیدا میشود و یا اینکه چون گاو و خر را بزنند و بصدای آن اطلاق میشود و کنایه باشد.
- ۲۴- ترت زدن Tartzadan مصدر (ك) کش کردن بطرف خود.
- ۲۵- ترچق Tarchəq صفت (ج ف ك) میوه تازه و سیراب و سبزی تازه.
- ۲۶- ترش بتك Tərshbatək اسم مرکب (ج ف ك) غذائیکه از علاوه نمودن آرد، روغن و دوغ سازند و بدروازی (دوغ بت doghbat) نامند.
- ۲۷- ترغ Təragh (صفت) (ج ف ك) نوعی از اسپ هادارای رنگ خا کستری و سرخ تاریک.
- مثال: اکه دادر بای همواسپ ترغ پارسال نگیته چقه فروختاودی؟
(ا که دادر بای همان اسپ ترغ پارساله خود را بچند فروخته بودی).
- ۲۸- ترغزه Tərgəza کنایه (ك ج) که در فیض آباد کور Kawar گفته میشود بمعنی الفاظ کنایه و طعنه آمیز.
- ۲۹- ترغول Tərgol صفت - نوعی از سگ ها که دارای رنگ گره gray باشد.
ترغول معمولاً برنگ فوق نیز مستعمل است و شاید ترکی باشد.
- ۳۰- ترغه Tərga اسم (ج ف ك) تورم و پندیدگی که به اثر زدن بالای جسم انسان و یا حیوان عارض میگردد. جرمی ها ورم waran نیز گویند.
- ۳۱- ترفی Tarfy اسم آله (ج ف ك) راش بیل - و یا بیل چوبیکه توسط آن برف را پاک کنند. برف پاک. بعضاً کلچك Kəlcək هم گویند و دروازی با اسم فی Fy و کرچك Kərçek نامند.
- مثال: بچم هموترفی ره بتی که باماناروفته مانده (بچیم همان ترفی را بده که بامها ناپاک کرده است).

۳۲ - ترقو Trqow اسم آله (ك ج ف) تسمه ایكه در آیل خرویا اسپ وصل بوده و ذریعه آن كمر را می بندند. و بدروازی (ترنكش) گویند.

۳۳ - ترمرگك Tarmarg مصدر (ج ف ك) تربر (رك ۲۱ ردیف ت).

۳۴ - ترمن Tarman (ك ج ف) برف كوچ و توده برفیكه توسط برف كوچ جمع شده باشد.

بدروازی ترمه tarma گویند.

۳۵ - ترمه تریت Tarmataryt و بدرو ازی تارون Taaonaaw اسم و به معنی

برف و بارانیكه یكجای یبارند.

۳۶ - ترنه Tərna اسم (ج ف ك) نوعی از پرنده گانسیست كه در هوا بشكل

قطار و یا لین پرواز كنند معمولاً این پروازها در بهار صورت میگیرد و پرواز این پرنده گان مفهوم فال نيك دارد طوریكه میگویند در همان سال سیری میشود.

۳۷ - تروفس Tərofəs مصدر مر كسب - غرورو كلا نكاری - لاف و كزاف (ج)

۳۸ - تروره Tarwara (ج ف) باقیمانده خوراك.

۳۹ - تریت Tareet اسم (ج ف ك د) غذائیكه از كنجاره و كاه برای حیوانات

مخصوصاً گاوها و دیگر مواشی (گوسفند، بز) ساخته شود. غذای خراب و هم چنان علاوه كردن غامورا با كاه نیز تریت گویند.

۱ - بفتح اول و كسر ثانی و سكون تحتانی و فوقانی، ریزه كردن نان باشد

در میان دوغ و شیر و شربت و آب گوشت و مانند آن - برهان.

۴۰ - ترنگك Tarang صفت (ج ف ك) پندیده و تورم كرده - محكم كردن چیزی

مثال: همو كمر اسپه خوب ترنگك بسته كدی (كمر اسپ را خوب محكم

بسته ای).

۱ - ترینگك Təryng صفت کنایه از شخص تندرست و سالم (ج ف ك).

۴۱ - تریز Təryz اسم (ج ف) چاك دامن گریزو گوشه گیری و بدروازی

- (تی ریز Tyryz) گویند که تسمه زیر آستین و یا چین و دامن باشد. مثلاً: تریز دامنش همیشه بست.
- ۴۲ - تسمه Tasma کنایه (ج ف ک) آدم لاغر و قوی - کمر بند چرمی - نرم و قوی.
- ۴۳ - تشنک Təshnək (ک) اسم - آبی که ذریعه شعاع آفتاب از برف در مناطق بی آب بدست می آرند و معمولاً این کار کار چوپانهاست در تالاق کوها بدین عمل می پردازند.
- ۴۴ - تعلقدار Taləqdaar صفت فاعلی (ج د ک) و در فیض آباد خانه دار بمعنی زن دار - عیال دار. کسیکه عروسی کرده باشد.
- ۴۵ - تغه Tagha و بدروازی تغائی بمعنی ماما و یا برادر مادر و ماما طوریکه در جایی دیگری ذکر شده مادر مادر و یا مادر پدر و یا هر زن پیر بغرض احترام گفته میشود.
- ۴۶ - تغمت Təghmət اسم - مخلوط خسته و توت.
- ۴۷ - تفی Tafy اسم (د ک ج ف) لحاف یا گلیم و یا کمپل که جهت گرم شدن روی صندلی و یا دیگدان اندازند.
- ۴۸ - تقل Taqal (ج ف ک) نیرنگ، تزویر، چالاکی زبانی.
- ۱ - تقل بمعنی کوزه نیز آمده چنانچه کوزه فروش را تقل فروش گویند و معمولاً تقل فروشان بشکل (کیتی Kayty لغت ترکی) در قریه ها گشت و گذار میکنند کیتی که معنی مصدری آن رفتن است چرچین فروشان با صدای کیتی هر وقت بگوش مشتریان می رسانند.
- ۴۹ - تقیدن Təqydan مصدر (ج ف د ک) بزور گنجانیدن - جای کردن - انداختن چمبیدن نیز معنی میدهد.

مثال: هموکه ره ده خر جین خوب بتق (امر) (همان گاه را در خور جین خوب جای کن).

۱- تقی Taqy (دروازی) تپله و تمبه مثلاً میگویند (ای چوبه بچی ایقه ده دیوال می تقی) (چرا این چوب را در دیوار بزور داخل میکنی).

۵۰- تقیه Taqya اسم مکان (ج ف ک) گوشه - کنار.

۵۱- تکش Takash اسم آله (ج ف ک) تسمه ای که در زیر زین اسپ و پالان خربندند و هم غوری های بزرگی که بالای آن غوری های خورد پلو گذاشته میشوند یاد میگردد.

۵۲- تککی Takaky اسم مکان - زیر خانه و گنجینه و گنجور (هر دو بمعنای خانه های کوچک و یا پس خانه استعمال میگردد) چیزیکه پنهان باشد.

۵۳- تکندک Təkəndək حاصل مصدر (ج ف ک) تکندی - شانه زدن - تپله کردن ذریعه آرنج و بعضاً لخدک Ləxəndək هم گویند.

۵۴- تکور Təkor حاصل مصدر (ک) تصادم کردن با چیزی - دوری و رمیدن از چیزی، به پیش افتیدن.

۵۵- تکه Taka صفت (ف ج ک) بزتر (ترتر).

۵۶- تگاو Tagaw (ج ف د ک) مناطق گر مسیر که مالداران رمه های خود را جهت چراندن در زمستان می برند.

۱- باوا و بروزن و معنی تگاب است که زمین پست پر آب و علف و ظرفیکه به عربی قیف میگیرند و جنگ و خصوصت و رستای از ولایت گنجه و پرده از موسیقی باشد - برهان.

۵۷- تک پله Tagpala اسم آله (ک) زیر کننده و یا چوبیکه بالای آن گوشت میپده شود.

۵۸ - تلت Təlt صفت (ج ف ك) لباس كهنه و فرسوده و تلت و پلت tal'opəlt و تلت و تپن təltotapan كه اول الذكـر به شخص كه داراي لباس كهنه و جغد و يا جغدین باشد استعمال میشود و اخير الذكـر به اشياى باطله و بيكاره اطلاق میگردد .

۵۹ - تلخاو Talxaaw (ج ف ك) بسيار غمگين (صفت تفضيلى) .

مثال :- دینه شیندم كه بچه اكه بره باي مرده والله ايقه تلخاو و شدم كه خدا ميدانه .

۶۰ - تلخه كف Talxakaf حاصل مصدر (ف ج ك) دلتنگ شدن - بسيار زيادتر سيدن .

۱- تلخه بمعنى مجازى آن غيرت نيز معنى میدهد يعنى شخص با تلخه

(شخص با غيرت و دلاور) .

۲- تلخه (اسم) نوعى از علف بوده داراي مزه تلخ بوده و حيوانات از آن به

تغذی استفاده کنند .

۶۱ - تلق Tələq صفت (درواز) برآمدگى چيزى .

۶۲ - تلمبك Tələmbək صفت (كشم) شخص چاق و دبل .

۶۳ - تلوسه Taiwasa (ج ف دك) حاصل مصدر - كوشش و زحمت بيقرارى

در كارى - ناقرارى .

۱- اضطراب و بيقرارى ، غياث و غياث از برهان .

۶۴ - تليم Təlym اسم (ج ف د ك) قاش خربوزه و قاش لغت تركى باشد كه

معنى ابرو راميدهد و چون در بدخشان اكثرأ خربوزه را دو پله نمى سازند و بچندين

پله تقسيم ميکنند كه هر کدام آن شكل ابرو را بخود ميگيرد از آن شايد تعبير فوق

صحت داشته باشد شاعرى در باره قاش چنين گفته :

لختى برد از دل گذر دهر كه زپيشم من قاش فروش دل صد پاره خویشم

۶۵ - تماكى Tamaaky اسم (درواز) تمباكو .

۶۶ - تمسا Tamsaa صفت - كنايه از شخص جادل و بى عقل شايد در اصل

- کلمه عربی واز تمساح گرفته شده باشد. *tanaw* (ج ف ک) طناب - کمر بند، ریسمانی. ۵۷-
 ۶۷- تناو *Tanaaw* اسم آله (ج ف ک) طناب - کمر بند، ریسمانی. ۵۷-
 ۶۸- تنج *Tynj* صفت - آرام و بی تنج نارام. ۲۷-
 ۶۹- تنده *Tənda* (ج ف د ک) حصه لشمی کوه که رفت و آمد در آنجای مشکل
 باشد. ۷۷-
 ۱- تند - آدم بدقهر، قهر، قهر آمیز، تلخ و تیز باشد. ۸۷-
 ۲- تند - وحشی و نااهل. ۱-
 ۳- تندی - سیاست و بیم. ۱-
 ۷۰- تنگ *Tang* اسم (ج ف ک) شکل آئیل را دارد که در کمر خربسته میکنند.
 ۷۱- تنکه *Tənəka* اسم (ف ج د ک) نازکی و باریکی، پرده نازک روی سینه
 نوعی از فلز حلبی.
 ۷۲- تنگی *Tingy* حاصل مصدر (ج ف ک) متوجه ساختن توسط تماس آرنج
 کسی را مخصوصاً در محافل و دعوت ها و مجالس بادر نظر داشت نزاکت و مراعات
 مجلس تادیگران خبر نشوند و این فعل وقتی صورت میگیرد که دو شخص پهلوی
 هم قرار داشته باشند. ۱-
 ۷۳- تنه تقرر *Tanataqar* اسم (ج ف ک) کسیکه بار اول قریه و یا جائی را می
 بیند بالایش به اصطلاح مردم «شیرینی میگردد» و همین شیرینی را با اسم تنه تقرر یاد
 میکنند. ۱-
 مثال :- مد شریف بای اینه جر میکه ندیده بودی رسیدیم حالی مره تنه تقرر
 (محمد شریف بای جرم را که ندیده بودی حالا رسیدیم و تنه تقرر را برایم بده).
 ۷۴- توتک *To'ok* اسم (ج) حلق، گلو و هر گاه گفته شود که (فلانی ره خفه
 توتکش کدم) چنین معنی میدهد که فلان نفر را فشار گلو ن دادم تا نفس تنگ گردد.

- ۷۵- توپ توپ سواری Toptopswary (ج) نوعی از بازیهای محلی که اطفال به اثر سواری یکدیگر اجرا میکنند.
- ۷۶- توپ قاچر Topeqaachar اسم مرکب - نوعی از توپ بازی مرکب از لغت ترکی و دری .
- ۷۷- تورپی Torpy اسم (ج ف د ک) گوساله یکساله .
- ۷۸- تورته Torta (ک) آخر و کثافت روغن .
- ۱- در بعضی مناطق دیگر مثل خاش و جرم بنام (خیت Xyt) یاد کنند .
- ۷۹- تور خانک Torxaanək اسم مکان (ک) موضعی که چوپانها اشیای مورد ضرورت خود را گذارند . در ساحه و مناطق جرم بنام (قطن qatan) یاد میشود و در بین قطن خانه کوچک در گوشه ای قرار دارد که اشیاء و مواد مورد ضرورت گذاشته میشود .
- ۸۰- توریدن Torydan مصدر (ج ف د ک) رمیدن ، ترسیدن ، گریزان شدن و از خطا شدن .
- ۸۱- توز Toz اسم (ف ک) پاره و قسمت خوردی از تکه که جرمی هابنام توزک Tozək یاد کنند . توز در زبان ترکی معنی نمک را میدهد مگر به معنی پاره و توته ای از تکه را نیز گویند .
- ۱- بضم اول و سکون ثانی و زای هوز - بمعنی تاخت و تاراج است و نام شهری باشد نزدیک باهواز و آن شهر در عهد قباد آباد بوده و بعضی گویند شهری بوده است نزدیک به کوفه و اکنون خراب است و جمع کننده و برآورنده و کشنده و حاصل کننده را نیز گویند و بمعنی کشیدن و اندوختن و دوختن و جستن هم است و امر به کشیدن و اندوختن و حاصل کردن و ادا نمودن باشد . یعنی جمع کن - بکش و برآور و ادا کن و پوست درختی است که بر کمان وزین است و امثال اینها پیچند - برهان .

۲- توز کشیدن - مصدر - پاره پاره کردن - دریدن - کندن .
 مثال : سگه ته ایله کدی تمام جامه توز کشید (سگک را رها کردی و تمام جای مرا درید و یا خورد).

۸۲- توس Taws اسم (جك) حرص، زیاده خواهی و هم بحرارت و شدت گرمی دل اطلاق میگردد.
 مثال : یگر آوی یخیم بتین که توس دلمه بشانه (کمی آب یخ بدهید که حرارت دلم تسکین بیابد).

۸۳- توغ Togh اسم (كج ف د) نوعی از درخت کوهی که « توغک Toghak » نیز گویند.

۱- توغ بر وزن دوغ - هیزم تاغ را گویند و آتش آن بسیار بماند، برهان. لغت تاغ Taagh که در فوق تذکار یافته معنی نر کسی آن کوه باشد. اما درخت توغ نه تنها در کوهها بلکه در همواریها و سطوح هموار نیز می روید.

۲- توغ دانه Toghdaana (ج ف دك) دانهها و مورهها بیست که از درخت و چوب توغ بدست می آید. چوب این درخت نهایت سخت بوده و به مشکل شکستنده میشود.

۸۴- توغری Toghry صفت (ج ف دك) راست، علنی، آشکارا، روبرو.

۸۵- توغل Toghul صفت - واقعه مهم جوی - دبل - کنایه از شخص قوی البینه.

۸۶- توقوم Toqom اسم (ج ف دك) پالان خر واسپ - زیاده تر به پالان خر استعمال میگردد - توقم به حیوان لوند Lawand و یا کندرو نیز استعمال میشود.

۱- بیدل آدم باش فکر را کب و مر کوب چیست

از هوس تا کسی کسی پالان گاو خر شود.

۸۷- تو گوش Tawgosh صفت - بزیکه دارای گوش های خورد باشد .

۱- بدروازی مخك Muxak گویند و جرمنی ها چرك Chorak نامند .

۸۸- تول Tol اسم (ج ف ك) موقع زائیدن گوسفندان و بزها - نوعی از تکه باب

نوعی است از پارچه - افغانی نویسنده (شاج) ۲۸-۲۸

۸۹- توله Tola اسم مکان (ج ف ك) و بدروازی چله Chela هردو بمعنی محل

و موضع استراحت بره و بزغاله چه در کوهها و چه در خانه ها .

۱- نامی از آلات موسیقی .

۲- توله گردان - بمعنی گرداندن چیزی به هر طرف .

۹۰- تولی Toly اسم (ج ف ك) نامی از اوزان محلی که معادل ۴ مثقال و

۲۴ تولی معادل يك پاو کابل و ۴۸ تولی معادل یکپاو بدخشان .

۱- تولی Tawly - بیزار - بدبین - گریزان .

۹۱- تونستن Tonistan مصدر (درواز) توانستن و محلات دیگر (تانستن)

گویند .

۹۲- تونگك Tawang اسم آله و ظرف (درواز) بکس و یا صندوق چوبی

۹۳- ته پیتاوه Tapaitaawa اسم (ج د) تکه ییکه در وقت پوشیدن چمبوس

(چمبوس به اصطلاح بدخشان) در بین آن جهت حفاظت پهایها از سردی و غیره

حوادث گذارند .

۹۴- ته دار Tadaar صفت (ج د) آدم هوشیار و زیرك ، پدردار .

۹۵- ته دری Tadaary اسم (ج ف ك) چوب پائین دروازه .

۹۶- ته کرتَه Takerta اسم (ج) تنبان زنانه بعضاً با اسم پاجامه و بدروازی

پاجومه Paajoma مروج است .

۹۷- تی رکاب Tairekaab اسم و حاصل مصدر (ج ف ك د) زیر رکاب

آوردن بز در وقت بز کشی. مثال: ای ا که او پهلوانه چه میکنی دینه چه اجو بزه تی
ر کابی کده بود (آن پهلوان را چه میگوئید باور کنید چنان بزراتی ر کاب گرفته
بود که حیرت میرفتی).

۱- بعضاً تی ر کاو Taiekaaw نیز تلفظ کنند.

۹۸- تی تقوم Taitəqom کنایه از کسیکه چیزی را زیر بغل داشته باشد.

مثلاً چه ره باتی تقوم کدی (چه را باز زیر بغل کردی).

۹۹- تلاپ Təlaap صفت (دک) بیکاره و تنبل.

۱۰۰- تلاتوپی Talaatopy صفت (ج ف دک) شورش

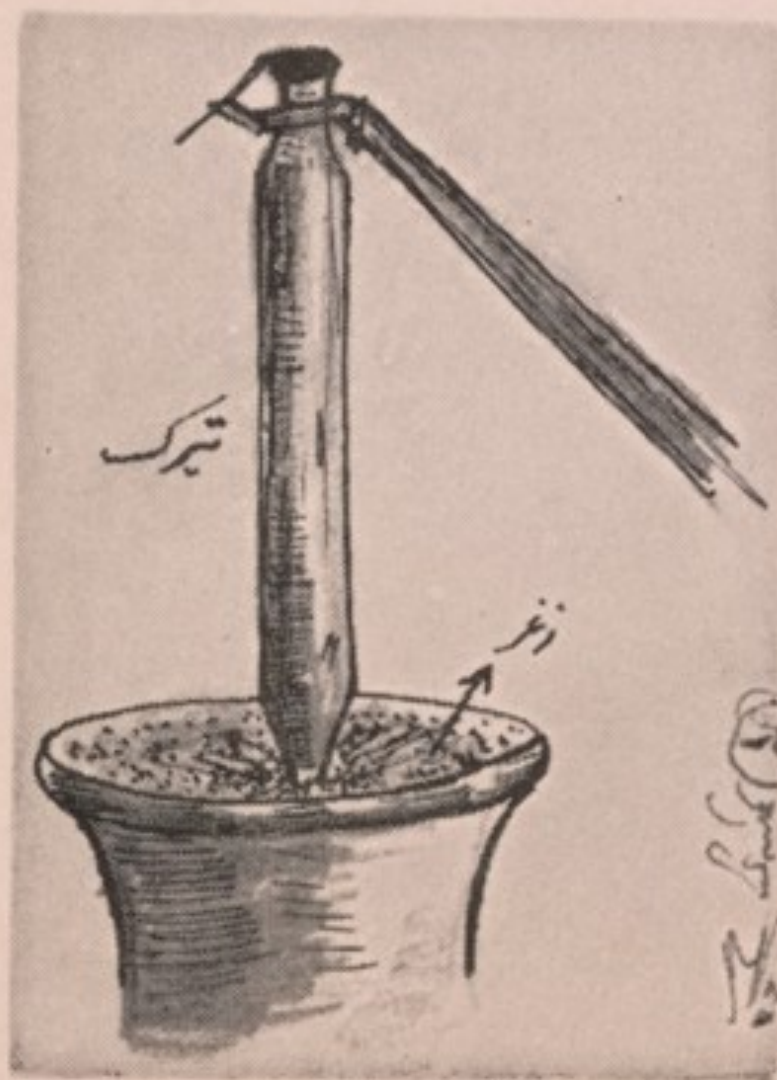
و غیر عادی بودن اوضاع.

۱۰۱- تیپ Təyp اسم (ج ف دک) گوشه دامن،

گوشه چین، دامن.

۱- تیپ Typ به اصطلاح کسابل کرکتر

و اوضاع.



۱۰۲- تیرک Tyrək اسم آله

(ج ف دک) آله ایست چوبی لشم

و محکم، با ساختمان زیبا که

در میان دستگساره روغن کشی

(جواز jowaz) می گذارند که

به اثر گردش این که توسط گاویا

اسپ در حرکت می افتد بالای زغر،

شتره و غیره فشار وارد شده روغن را

بطرف پایان حرکت میدهد.

شماره ۱
گنگا نوی

اشتراک هیئت افغانی در کنگره آئین بین المللی روز گداشت

سعدی و حافظ

گزارشهای پوهنمخی ادبیات و علوم بشری

مشارکت کرده در کنگره جهانی هیئت افغانی در کنگره آئین بین المللی روز گداشت
فرکیه و هیئت افغانی در کنگره آئین بین المللی روز گداشت
هیئت افغانی در کنگره آئین بین المللی روز گداشت
هایب ایراد کردند مسخراتی پوهنمخی ادبیات و علوم بشری
گزارش هیئت افغانی در کنگره آئین بین المللی روز گداشت
و مشارکت افغانی در کنگره آئین بین المللی روز گداشت
آئین بین المللی روز گداشت
از هیئت افغانی در کنگره آئین بین المللی روز گداشت
مشارکت افغانی در کنگره آئین بین المللی روز گداشت
گزارش افغانی در کنگره آئین بین المللی روز گداشت
گزارش افغانی در کنگره آئین بین المللی روز گداشت

شماره ۱۰۰

۱۳۰۲

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطاهر المصطفى وآله الطيبين الطاهرين من بعده
الذين هم خاتم النبيين والمرسلين
وآل بيته الطيبين الطاهرين

در شب چهارشنبه در وقت لیل در شهر تبریز

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطاهر المصطفى وآله الطيبين الطاهرين
من بعده الذين هم خاتم النبيين
والمرسلين وآل بيته الطيبين
الطاهرين

اشترک هیئت افغانی در کنفرانس بین المللی بزرگداشت

سعدی و حافظ

پوهاند دکتور عبدالاحمد جاوید و پوهنیار عبدالقیوم قویم استادان تاریخ ادبیات دیپارتمنت دری پوهنځی ادبیات و علوم بشری، بتاريخ ۲ ثور ۱۳۵۰ څهه اشترک در کنگره جهانی سعدی و حافظ که بمناسبت هفتصد مین سال درگذشت شیخ سعدی و ششصد مین سال درگذشت خواجه حافظ در شیراز برگزار گردیده بود به ایران مسافرت کردند. درین کنگره علاوه از هیئت افغانی نمایندگان کشورهای آلمان غرب، ترکیه، روسیه شوروی، فنلند، کشمیر و پاکستان نیز شرکت کرده بودند.

هیئت افغانی در محضر دانشمندان ایرانی و محققان ممالک فوق الذکر بیانیه هایی ایراد کردند. سخنرانی پوهاند داکتر جاوید تحت عنوان «معرفی نسخه خطی کلیات سعدی در کتابخانه سلطنتی افغانستان» بود که بروز ۱۲ ثور ایراد گردید. و سخنرانی پوهنیار عبدالقیوم قویم تحت عنوان «آثار سعدی و سخنوران افغانستان» ترتیب شده بود که بروز ۱۱ ثور صورت گرفت. پوهاند دکتور جاوید در یکی از جلسات سخنرانی در تالار حافظ بحیث رئیس جلسه نیز انتخاب شده بودند. همچنان بناغلی محمد صالح پرو نتا بحیث عضو هیئت افغانی درین کنفرانس اشترک داشتند و راجع به نسخ خطی دیوان حافظ در افغانستان بیانیه یی ایراد نمودند.

هیئت افغانی در مدت اقامت خود در شیراز مهمان پوهنتون پهلوی بودند و از مهمان نوازیهای کشور دوست ما ایران و شهریان شیراز اظهار سپاس گزاری نمودند.

انتخاب پوهاند میرحسین شاه بحیث رئیس پوهنځی ادبیات

و علوم بشری

بتاریخ ۱۴ ثور ۱۳۵۰ دوره ریاست پوهنوال دکتور سید بهاءالدین مجروح رئیس پوهنځی ادبیات و علوم بشری به پایان رسید. مجلس استادان این پوهنځی بتاریخ فوق دایر گردید و بناغلی پوهاند میرحسین شاه معاون این پوهنځی به اکثریت آراء بحیث رئیس پوهنځی ادبیات انتخاب شدند. در این زمان پوهاند میرحسین شاه تبریک میگوید و از خداوند توفیق مزید شانرا در پیشبرد امور پوهنځی ادبیات و علوم بشری تمنا میکند:

در سال تدریسی ۴۹ - ۵۰ بتعداد (۱۴۹) نفر شاگرد ذکور و اناث از شعبات مختلف پوهنځی ادبیات و علوم بشری فارغ التحصیل گردیده اند. فارغ التحصیلان هر شعبه جدا گانه توسط پوهاند میرحسین شاه رئیس پوهنځی ادبیات و علوم بشری به جلالتماب پوهاند دکتور سید عبدالقادر بهاء رئیس پوهنتون کابل معرفی شدند.

رئیس پوهنتون طی بیانیه یی فارغان را به مسوولیت های آینده آنها در اجتماع ملتفت ساخته موفقیت شانرا در پیشبرد امور محوله خواستار شد. در مقابل چند تن از

شاگردان بالنوبه به نمایندگی از سایر فارغان این پوهنځی از توجهات پوهنتون کابل و استادان در فراهم نمودن زمینه تحصیل و فرا گرفتن دانش، اظهار سپاسگزاری نمودند.



در این عکس جلالتمآب دکتور سید عبدالقادر بها رئیس پوهنتون کابل، پوهاند میر حسین شاه رئیس پوهنځی ادبیات و علوم بشری و عده یی از فارغان سال ۱۳۵۰ این پوهنځی دیده میشوند.

پوهنمل قیام الدین راعی مدیر مسؤول سابق مجله ادب با استفاده از یک بورس تحصیلی جمهوریت ترکیه در اوایل سرطان ۱۳۵۰ از طرف پوهنځی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل به آنکشور اعزام شد. بناغلی راعی تحصیلات خود را در رشته فلاوژی زبان ترکی بسوی دکتوری ادامه خواهد داد.

مجله ادب موفقیت بناغلی موصوف را در زمینه تحصیل خواستار است.

نظر به پیشنهاد ریاست پوهنتون کابل و منظوری مقامات صالحه پوهنمل حمیدالله (امین) استاد این پوهنځی از تاریخ ۵ سرطان ۱۳۵۰ بحیث معاون این پوهنځی مقرر گردیده است.

مجله ادب تقرر بناغلی امین را بحیث معاون پوهنځی ادبیات و علوم بشری تبریک گفته و در راه پیشبرد امور علمی و اداری پوهنځی موفقیت مزید شانرا آرزو مند است.

* * *

بتاریخ ۱۸ سرطان ۱۳۵۰ پوهاند دکتور جاوید استاد پوهنځی ادبیات و علوم بشری و پوهندوی نور احمد شا کر آمر مؤسسه زبانشناسی و استاد این پوهنځی جهة اشتراك در سیمینار زبان شناسی منعقدۀ را مسر، عازم ایران شدند.

این سیمینار که از طرف پوهنتون الینای ایالات متحده امریکا دایر گردیده بود مدت چهارده روز را در بر گرفت.

پوهنتون الینای ایالات متحده امریکا از چند سال به اینطرف مشغول تهیه یک اطلس فرهنگی میباشد که در آن از روی مقایسه زبانها، فرهنگ گویندگان آنها مقایسه میشود. درین پروژه ۳۴ زبان ۲۸ مملکت شامل است.

به اساس مذاکره ییکه با ویلیم آرچر معاون این پروژه بعمل آمد زبانهای پښتو و دری افغانستان نیز در پروژه مذکور شامل گردید و پوهنځی ادبیات و علوم بشری درین باره وعده همکاری داد.

پوهاند دکتور عبدالاحمد جاوید در حصه زبان دری و پوهندوی نور احمد شا کر آمر مؤسسه زبان شناسی در قسمت زبان دری و پښتو همکاری دایمی این پروژه میباشند. در سیمینار منعقدۀ را مسر میتود های جدید ریسرج تشریح و مواد السنه مختلف که قبلاً در ممالک شامل پروژه جمع شده بود، بررسی گردید.

دستور زبان، تالیف، رشته ادبیات

نشرات پوهنځی ادبیات و علوم بشری

مجله علمی، ادبی، تاریخی و فلسفی

صاحب انوار، پوهنځی ادبیات و علوم بشری

دستور زبان معاصر دری

د ۱۰۳۱ ل. م. ۱۳

پوهنتون کابل، کابل، افغانستان، نشر د پوهنځی ادبیات و علوم بشری مرکز پوهنتون

تألیف

۱۰۳۱ ل. م. ۱۳، اداره مجله ادب، پوهنځی ادبیات و علوم بشری

مغیال

محمد نسیم فگرهت سعیدی

پوهنوال پوهنځی ادبیات و علوم بشری

مجله ادب، ۱۳

پوهنتون کابل

د ۱۰۳۱ ل. م. ۱۳، تالیف، رشته ادبیات و علوم بشری

۱۶۱ صفحه، جلد کاغذی

د ۱۰۳۱ ل. م. ۱۳

مرکز فروش : مدیریت مجله ادب، پوهنځی ادبیات و علوم بشری، پوهنتون کابل علی آباد.

نشرات پوهنځي ادبيات و علوم بشري

روشنی جدید در تحقیق

دستور زبان دری

تألیف

پوهنوال محمد رحیم الهام

استاد زبانشناسی

پوهنځي ادبيات و علوم بشري

پوهنتون کابل

۱۷۰ صفحه ، جلد کاغذی

مرکز فروش : مدیریت مجله ادب، پوهنځي ادبيات و علوم بشري ، پوهنتون کابل علی آباد .

ادب

مجله علمی، ادبی، تاریخی و فلسفی

صاحب امتیاز: پوهنځی ادبیات و علوم بشری .

مؤسس: پوهاند میر امان الدین انصاری

آدرس

پوهنتون کابل، علی آباد، کابل، افغانستان، شماره های تلفون مرکز پوهنتون

۴۰۳۴۱ - ۴۲ - ۴۳، اداره مجله ادب، پوهنځی ادبیات و علوم بشری .

وجه اشتراك سالانه

محصلان مرکز (۲۰) افغانی، مشترکان مرکز (۲۵) افغانی

مشترکان ولایات (۳۰) افغانی

مشترکان خارجی (۲) دالر

مقالات وارده بیکه نشر نشود، مسترد میگردد. نقل و اقتباس

مضامین مجله ادب با ذکر نام این مجله مجاز است

مهتمم: عبد الله امیری

قیمت این شماره: (۱۰) افغانی

پوهنځی مطبعه

پوهنتون کابل

(c) ketabton.com: The Digital Library

ADAB

BI-MONTHLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul , Afghanistan

Vol . XIX, Nos 1 -- 2 APRIL - JULY 1971

Editor

Abdul Qayum Qawim

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**